

بانک مرکزی شرمگینانه از ژرفتر شدن بحران گزارش می‌دهد

خواست کارگران سیستم جامع تامین اجتماعی ست

کارگران بازنشسته و از کار افتاده وابسته به سازمان تامین اجتماعی که بیش از یک میلیون و چهارصد هزار نفر را شامل می‌گردند، به عنوان بخشی از طبقه‌ی کارگر از جمله مزدبگیرانی هستند که با مشکلات عدیده‌ی اقتصادی روبرو بوده و هر روز بیشتر از روز قبل به قهقرا پرتاب می‌گردند. مزدبگیرانی که با اجرایی شدن طرح حذف یارانه‌ها، خود را بیش از پیش در خطر احساس می‌کنند. از همین روست که در ماه‌های اخیر شاهد تحرکاتی از سوی آن‌ها چه به شکل ارسال طومار برای مقامات دولتی و چه تجمع اعتراضی بوده‌ایم.

در همین راستا روز شنبه ۱۵ آبان‌ماه جمعی از بازنشستگان سازمان تامین اجتماعی - که گوش شنوایی در حاکمیت نیافتند - در برابر مجلس حکومت اسلامی که دیگر تنها شبحی مضحک از آن باقی مانده، دست به اعتراض زدند. برپایه‌ی اخبار منتشره بازنشستگانی از شهرهای تهران، ری، کرج، اسلام‌شهر (شادشهر) و قزوین در این اعتراض خواستار افزایش حقوق ماهیانه، برقراری بیمه تکمیلی، تشکیل صندوق رفاهی وام و نیز تعاونی‌های مسکن شدند. در بیانیه‌ی منتشره از سوی تظاهرکنندگان ضمن بیان و تبیین زحماتی که بازنشستگان تامین اجتماعی در طول سال‌ها کار و زحمت

اقتصاد سرمایه‌داری ایران که سال‌های طولانی در یک دور باطل رکود و تورم گرفتار است، همراه با بحران اقتصادی جهانی به مرحله‌ی وخیم‌تری از رکود گام نهاده است. سران رژیم جمهوری اسلامی و نهادهای اقتصادی و مالی دستگاه دولتی که مدت‌ها ادعا می‌کردند بحران اقتصادی جهان تأثیری بر اقتصاد ایران نداشته است، اکنون شرمگینانه از وخیم‌تر شدن روزافزون اوضاع اقتصادی سخن می‌گویند. با این وجود، سران رژیم می‌کوشند وخامت اوضاع را به توطئه‌ی دشمنان داخلی و خارجی "فتنه اقتصادی" نسبت دهند و تحریم‌های اقتصادی را برجسته کنند. اما اقتصاددان‌ها و نهادهای مالی آن‌ها اکنون به ناگزیر می‌پذیرند که رابطه‌ای میان عمیق‌تر شدن بحران اقتصادی در ایران با بحرانی که تمام جهان سرمایه‌داری را فرا گرفته است، وجود دارد. در این میان بانک مرکزی هنوز دچار لکنت زبان است. شرم دارد که آشکارا ورشکستگی را اعلام کند. آمار و شواهدی دال بر خرابی اوضاع اقتصادی انتشار می‌دهد، اما می‌ترسد که نزول مطلق نرخ رشد را که ماحصل و چکیده‌ی تمام این آمار است، اعلام نماید. لذا می‌گوید که هنوز همه چیز برای جمع‌بندی آماده نیست. فقط این را می‌پذیرد که بحران اقتصادی

در صفحه ۲

در صفحه ۳

مبارزه با خشونت علیه زنان، جزئی از مبارزه با کلیت جمهوری اسلامی ست

دو سالگی سندیکای کارگران شرکت نیشکر هفت تپه و چشم‌انداز فعالیت سندیکائی (قسمت دوم)

۸

یک اتحاد غربی برای دفاع ایجاد گردد. در هفدهم مارس همان سال پیمان بروکسل یا "پیمان اتحاد غربی" میان بلژیک، فرانسه، لوکزامبورگ، هلند و انگلستان امضاء شد. ماده‌ی چهارم این پیمان چنین تدوین شده بود که هرگاه یکی از کشورهای امضاکننده‌ی پیمان هدف تجاوز نظامی قرار بگیرد دیگر کشورهای امضاکننده باید به آن هر گونه کمک به ویژه نظامی را بکنند. هنگامی که روزچهارم آوریل ۱۹۴۹ ناتو که مخفف سازمان پیمان آتلانتیک شمالی ست رسماً در واشینگتن به وجود آمد، ماده‌ی مذکور فصل الخطاب آن شد. این پیمان روز بیست و چهارم اوت همان سال با عضویت بلژیک، کانادا، دانمارک، آمریکا، فرانسه، ایتالیا، لوکزامبورگ، نروژ، هلند، پرتغال و انگلستان رسماً به مرحله اجرا درآمد.

ناتو در دورانی به وجود آمد که جهان یک جنگ جهانی دهشتناک را با ده‌ها میلیون کشته و خرابی‌های گسترده پشت سر گذاشته بود،

"ناتو"، یک سازمان نظامی همچنان خطرناک

بیست و چهارمین اجلاس "ناتو" یا سازمان پیمان آتلانتیک شمالی روزهای ۱۹ و ۲۰ نوامبر ۲۰۱۰ (۲۸ و ۲۹ آبان ۱۳۸۹) در لیسبون، پایتخت پرتغال برگزار شد. دبیر اول این سازمان نظامی - سیاسی که بیست و هشت عضو دارد جلسه‌ی مذکور را "یکی از مهم‌ترین جلسات تاریخ" آن دانست چرا که برای نخستین بار روسیه در آن شرکت کرد.

هنوز یک سالی از پایان جنگ جهانی دوم نگذشته بود که وینستون چرچیل در پنجم مارس ۱۹۴۶ ایده‌ی یک پیمان دفاعی ملل مشترک المنافع را که زیر نظارت سازمان ملل متحد باشد در یک سخنرانی مطرح کرد. روز بیست و دوم ژانویه ۱۹۴۸، ارنست بوین، وزیر امور خارجه انگلستان به مجلس این کشور پیشنهاد کرد که

۲۵ نوامبر، روز جهانی مبارزه با خشونت علیه زنان نامگذاری شده است. این روز به مناسبت قتل سه خواهر مبارزاهل جمهوری دومینیکن در حوزه دریای کارائیب که بر علیه رافائل تورخیلو دیکتاتور وقت این کشور مبارزه می‌کردند، از طرف سازمان ملل به عنوان روز جهانی "حذف خشونت علیه زنان" ثبت شده است. خواهران میرابال (پاتریا، مینروا و ماریا ترزا) در ۲۵ نوامبر ۱۹۶۰، هنگامی که در مسیر رفتن به ملاقات همسران زندانشان بودند در یک حادثه ساختگی رانندگی، به طرز فجیعی کشته شدند.

به دنبال این جنایت، زنان مبارز آمریکای لاتین و حوزه دریای کارائیب، جهت مقابله با خشونت علیه زنان، مبارزات خود را در ابعاد وسیع‌تری سازماندهی کردند. فعالین جنبش زنان در جمهوری دومینیکن و کشورهای حوزه دریای

در صفحه ۱۴

خلاصه‌ای از اطلاعیه‌های سازمان

در صفحه ۱۲

ستون مباحثات

اتحادیه‌های کارگری آلمان (۲)

در صفحه ۵

در صفحه ۴

بانک مرکزی شرمگینانه از ژرفتر شدن بحران گزارش می‌دهد

جهان، اقتصاد ایران را "تحت تأثیر" قرار داده است. اما از بحران نامی نمی‌برد و می‌کوشد با ذکر آمار منفرد از این‌جا و آن‌جا، بگوید که اوضاع چندان هم نومیدکننده نیست. بانک مرکزی جمهوری اسلامی در "خلاصه تحولات اقتصادی کشور ۱۳۸۸" که اخیراً انتشار داد، می‌گوید: "اقتصاد ایران اگر چه به دلیل ارتباط ضعیف نهادهای مالی و بازار سرمایه کشور با بازارهای بین‌المللی تا حدودی از آثار دور اول بحران مالی جهان در امان ماند، لیکن تسری بحران به بخش‌های واقعی اقتصاد، موجب تأثیرپذیری معنی‌دار اقتصاد کشور از آن شد. کاهش قیمت نفت خام و دیگر مواد اولیه و واسطه‌ای در بازار جهانی، مجاری اصلی تأثیرگذاری بحران اقتصادی جهان بر اقتصاد ایران بودند که با تأخیری چند ماهه و عمدتاً در سال ۱۳۸۸، عملکرد متغیرهای اصلی کشور را متأثر نمودند. کاهش ارزش صادرات، کاهش درآمدهای ارزی متعاقب آن و کاهش ارزش واردات کشور از پیامدهای ناگزیر بحران اقتصادی جهانی بر اقتصاد ایران بودند که در کنار برخی دیگر از عوامل درون‌زا و برون‌زا، عملکرد اقتصاد ایران در سال ۱۳۸۸ را تحت تأثیر قرار دادند."

واقعاً که مغزهای متفکر جمهوری اسلامی در بانک مرکزی چه هوش و فراستی از خود نشان داده و چه تحلیل درخشانی از اوضاع ارائه داده‌اند! سرمایه‌داری ایران تافته جدا بافته‌ای از سرمایه‌داری جهانی‌ست. اصلاً به کار بردن واژه‌ی بحران، زبینه‌ی سرمایه‌داری ایران و رژیم سیاسی پاسدار آن نیست. آن چه رخ داده "تأثیرپذیری معنی‌دار" اقتصاد ایران از بحران اقتصادی جهان "در کنار برخی دیگر از عوامل درون‌زا و برون‌زا" بوده است. اما تمام این لاطانات تلاش ناشیانه و کودکانه‌ای‌ست برای طفره رفتن از بازگو کردن وضعیت به غایت بحرانی که نظم سرمایه‌داری ایران در آن گرفتار است.

معضل اقتصاد ایران به هیچ‌وجه آن‌گونه که بانک مرکزی ادعا می‌کند، این نیست که بحران جهانی، آن را تحت تأثیر قرار داده است. آن چه که رخ داده، عمیق‌تر شدن بحران اقتصادی در ایران تحت تأثیر بحران جهانی بوده است. بحران اقتصادی، ذاتی شیوه تولید سرمایه‌داری‌ست. مستقل از این که بحران منفرد باشد یا جهانی، در هر کشوری همواره تضادها و تناقضات سرمایه‌داری خود را از طریق بحران‌ها آشکار می‌کنند. در جریان این بحران‌هاست

که تضادهای نهفته در درون شیوه تولید به سطح می‌آیند و با یک انفجار، ورشکستگی شیوه تولید و ناسازگاری آن را با نیاز به تحول و دگرگونی به نمایش می‌گذارند. هر آن چه که این تضادها حادث‌تر و لاینحل‌تر می‌شوند، به همان میزان نیز بحران‌ها ابعادی عظیم‌تر و ویران‌گرتر به خود می‌گیرند. این بحران‌ها اکنون چندین دهه است که نظام سرمایه‌داری جهانی را در چنان بن‌بستی گرفتار نموده که هر اقدامی از سوی طبقه سرمایه‌دار برای نجات، به بحران‌های بزرگ‌تر و مخرب‌تر انجامیده است. بحران اقتصادی جهانی کنونی نیز بیان روشنی از این واقعیت است. در کشورهای سرمایه‌داری عقب‌مانده‌تر از نمونه ایران، نتایج همین بحران مزمن جهانی، مانع از آن شده است که بتوانند از چنگال بحرانی که بیش از سه دهه گرفتار آن است، نجات یابند. بانک مرکزی جمهوری اسلامی خود را گول می‌زند. چرا که هر کس الفبای اقتصاد سرمایه‌داری را بشناسد، می‌داند در کشوری که همواره در طول این سه دهه با نرخ دو رقمی بیکاری و تورم و اغلب متجاوز از ۲۰ درصد روبرو بوده است، با وخیم‌ترین بحران رکود - تورمی روبرو بوده است. کم و زیاد شدن نرخ به اصطلاح رشد، تحت تأثیر نوسانات بهای نفت در بازار جهانی نیز چیزی را در این میان تغییر نمی‌دهد.

وقتی که اقتصاد یک کشور در یک چنین بحرانی گرفتار باشد، بدیهی‌ست که بحران اقتصادی جهانی، تأثیراتی بسیار ژرف بر آن بر جای بگذارد. اقتصاد ایران برخلاف آن چه که گزارش بانک مرکزی می‌خواهد وانمود کند، با هزاران رشته مرئی و نامرئی به اقتصاد جهانی سرمایه‌داری وصل است و ادغام شده در بازار جهانی سرمایه. از آن‌جایی که این اقتصاد اساساً وابسته به تولید و فروش نفت و گاز و مواد پتروشیمی در بازار جهانی‌ست. از آن‌جایی که واردات کالاهای مصرفی، واسطه‌ای و سرمایه‌ای آن وابسته به نقش و موقعیت نفت و مشتقات آن در بازار جهانی‌ست و از آن‌جایی که مهم‌ترین اقلام کالاهای صادراتی جمهوری اسلامی، وابسته به سرمایه‌گذاری‌های کلان بین‌المللی‌ست، واضح است که بحران جهانی، تأثیرات بسیار ژرفی بر بحران مزمن موجود بر جای بگذارد. بانک مرکزی جمهوری اسلامی در گزارش خود ادعا می‌کند تنها در سال گذشته است که "بحران اقتصادی جهانی، عملکرد متغیرهای اصلی اقتصاد کشور را متأثر

نمودند." در واقعیت اما خیلی سریع، این عمیق‌تر شدن بحران، خود را در سال ۸۷، در رکود بخش ساختمان، تعطیلی تعدادی از کارخانه‌ها، کاهش ظرفیت تولیدی برخی دیگر، سقوط پی در پی بورس خود را نشان داد. بانک مرکزی نرخ رشد را در سال ۸۶، ۷ / ۶ درصد اعلام کرده بود. این نرخ در نیمه اول سال ۸۷ به ۴ / ۲ درصد سقوط کرد. لذا در حالی که تمام ارزیابی‌ها حاکی از نزول بیش‌تر نرخ رشد بود، به ناگهان آمار مربوط به نرخ رشد از گزارش‌های بانک مرکزی ناپدید شد. در گزارش سال ۸۸ نیز خبری از نرخ رشد نیست. اما تا جایی که به صنعت و معدن ارتباط می‌یابد، گفته می‌شود: "در سال ۱۳۸۸، در پی تداوم رکود حاکم بر اقتصاد جهانی و تأثیرپذیری اقتصاد کشور از آن و نیز تحت تأثیر برخی عوامل درون‌زا و برون‌زا، بخش صنعت و معدن همانند سال قبل رشدی کند داشت. با این حال برآوردهای اولیه حاکی از رشد مثبت ارزش افزوده فعالیت صنعتی و معدنی است. اگر چه از اهداف ترسیم شده در برنامه چهارم توسعه برای این سال ۴ / ۱۲ درصد فاصله خواهد داشت." عجالتاً هم "تحلیل کامل شرایط حاکم بر این بخش میسر نیست."

حالا ببینیم که بانک مرکزی در "خلاصه تحولات اقتصادی سال ۱۳۸۸" چه چیزهایی را می‌پذیرد. در حالی که در سال ۸۵، تولید روزانه‌ی نفت خام، ۴ میلیون و ۵۲ هزار بشکه بود، در سال ۸۸ به ۳ / ۶ میلیون بشکه کاهش یافت. متوسط صادرات نفت خام نیز در سال ۸۸ نسبت به سال ۸۷، با ۳ / ۱۳ درصد کاهش به ۱ / ۲ میلیون بشکه در روز رسید. بر این اساس درآمد ناشی از فروش نفت خام در مقایسه با سال ۸۷، ۱۶ میلیارد دلار کاهش یافت. در بخش مسکن رکود ادامه یافت به طوری که تعداد و سطح کل زیربنای پروانه‌های ساختمانی صادر شده در کل مناطق شهری در سال ۸۸ نسبت به سال قبل از ۷ / ۲۱ و ۸ / ۱۷ درصد کاهش یافت. در سال ۸۷ که در نتیجه‌ی بحران و خشکسالی محصولات کشاورزی که ۱۰ درصد سقوط کرده بود، در سال ۸۸ بهبود یافت، اما واردات این محصولات به ۵ / ۸ میلیارد دلار رسید.

در حالی که درآمد ارزی نفتی و غیر نفتی در سال ۸۶، متجاوز از یک‌صد میلیارد دلار بود، در سال ۸۸ ارزش کل صادرات کالاهای کشور با ۶ / ۱۳ درصد کاهش نسبت به سال ۸۷ به حدود ۵ / ۸۷ میلیارد دلار رسید. ارزش صادرات نفتی با ۴ / ۱۹ درصد کاهش به ۸ / ۶۹ میلیارد بالغ گردید. در سال ۸۸ کسری تراز بازرگانی غیر نفتی به ۳ / ۴۲ میلیارد دلار رسید. نقدینگی باز هم افزایش یافت و با رشدی معادل ۲۳ / ۹

خواست کارگران سیستم جامع تامین اجتماعی است

کشیده اند، و مقایسه‌ی میزان پرداختی بیمه در طول آن سال‌ها از حق و حقوق کارگران و دریافتی ناچیز امروزشان، آمده است: "هم اکنون ما یعنی سازندگان تمام نعمات کنونی در ته جدول قرار داریم همه چیز را تقسیم می‌کنند؛ بودجه‌ها را تخصیص می‌دهند و اگر چیزی ته آن ماند نیم نگاهی به ما کرده و اندکی در نظر می‌گیرند و اگر نمانده بود که سخنرانی‌های طول و درازی در مورد جبران حقوق ما می‌کنند اما در درون آن جز حرف و وعده و وعید توخالی هیچ چیز نیست. ما صدقه نمی‌خواهیم؛ ما حقوق اساسی خود را می‌خواهیم".

در ادامه، بیانیه تاکید خاص و روشنی دارد بر ضرورت تشکل بازنشستگان و راه کارهایی جهت ایجاد تشکل سراسری بازنشستگان ارایه می‌دهد. در این بخش از بیانیه با بیان این که "راهکار ما ایجاد تشکل سراسری و دایمی است" به درستی آمده: "اگر متحدانه و در سراسر مملکت خواسته‌های خود را با صدای رسا اعلام کنیم کسی نمی‌تواند آنرا نشنیده بگیرد".

نگاهی به وضعیت حقوق بگیران تامین اجتماعی

براساس آمارهای دولتی ۸۰ درصد مستمری بگیران سازمان تامین اجتماعی حداقل بگیر هستند و این به معنای دریافتی حدود ۴۰۰ هزار تومان در ماه (و حتا کمتر، بسته به مزایایی مانند اولاد و غیره و نیز سابقه‌ی بیمه) است، مبلغی که حدود یک سوم خط فقر می‌باشد. ناچیز بودن مبلغ فوق به خودی خود بیانگر همه چیز است. لزومی به داستان سرایی نیست که این مبلغ در برابر هزینه‌های سرسام‌آور برای یک کارگر بازنشسته با بیش از ۶۰ سال سن تا چه حد ناچیز است و چه تاثیر فاجعه‌باری در زندگی آن‌ها دارد. این در حالی است که برخی هزینه‌ها از جمله درمان و بهداشت در این گروه سنی با توجه به ضعف پوشش بیمه تامین اجتماعی بسیار بالا می‌باشد. از همین روست که یکی از خواست‌های حقوق بگیران تامین اجتماعی در تظاهرات "۱۵ آبان" بیمه تکمیلی بود. بیمه‌ای که با آن بتوانند به جنگ گرانی بهداشت و درمان در ایران بروند. در وضعیت فعلی کافیست که یک کارگر بازنشسته و یا از اعضای خانواده‌ی وی نیاز به جراحی خاصی داشته و یا به بیماری سختی مبتلا گردد، بار مالی آن کافیست تا کارگر فوق هر چه را که دارد بفروشد و این گونه بیش از پیش در فقر غرق شود. مشکلات هزینه درمانی در ایران به گونه‌ای است که نایب رییس انجمن پزشکان عمومی اعلام کرد که در صورت اجرای طرح پارانه‌ها ممکن است سالانه ۴ درصد از افراد جامعه به دلیل هزینه‌های درمان و بهداشت به زیر خط فقر سقوط کنند. حال تصور کنید اگر بازنشسته فوق فاقد مسکن نیز باشد، آن گاه او چگونه می‌تواند از پس هزینه‌های زندگی برآید؟! قوانین تامین اجتماعی یکی از دستاوردهای

زیادی (و در بعضی کشورها به طور کامل) داروها نیز از پوشش بیمه ای برخوردار می‌باشند. البته در این کشورها برخی از موارد بهداشت و درمان مانند دندانپزشکی گران می‌باشد که بخشی از آن (که بسته به نوع بیمه تکمیلی میزان آن فرق می‌کند) توسط شرکت‌های بیمه پرداخت می‌گردد. در این میان دولت برای اقبال کم درآمد جامعه امکانات ویژه‌ای نیز قابل شده است که باعث می‌شود هزینه‌ی درمان این گروه کاهش یابد. از جمله آن که دولت برای اقبال کم درآمد جامعه قرارداد ویژه‌ای با شرکت‌های بیمه می‌بندد و ضمن پرداخت بخشی از حق بیمه به شرکت‌های بیمه از طرف شهرداری، پوشش بیمه‌ی تکمیلی را برای این گروه افزایش می‌دهد. در این کشورها تمام افراد جامعه که به سن بازنشستگی می‌رسند از یک حداقل حقوقی برخوردار می‌باشند و این جدا از این است که فرد مزبور در طول این سال‌ها چه میزان حق بیمه پرداخت کرده باشد و اگر فردی حق بیمه کافی پرداخت نکرده باشد بخشی از این حقوق (و گاه تمام آن) از طرف دولت پرداخت می‌گردد. اما بسته به میزان پرداخت حق بیمه این مبلغ می‌تواند بیشتر از حداقل حقوق باشد. نکته جالب این است که میزان حداقل حقوق یک بازنشسته همواره بیشتر از میزان حداقل حقوق یک غیر بازنشسته است، چرا که از نظر آن‌ها هزینه‌ها در سن بازنشستگی بیشتر می‌شود. همین طور برای این گروه سنی امکانات ویژه‌ای وجود دارد از جمله تاکسی‌های مخصوص با قیمت مناسب و یا استفاده از برخی امکانات شهری و یا مراکز تفریحی برای این گروه سنی ارزان‌تر می‌باشد. از کار افتاده‌گان نیز شرایط مشابهی داشته و امکانات خاص خود را دارا می‌باشند. در این کشورها هیتایی وجود دارد که شرایط کارگران از کار افتاده را بررسی می‌کند و تا زمانی که کارگر مزبور قادر به کار نباشد، هم چنان از حقوق و مزایای خود تا درصد معینی (بسته به مدت از کار افتادگی) برخوردار می‌ماند.

برای حل مشکل مسکن نیز راه‌حل‌های متفاوتی در این کشورها پیش‌بینی شده است. از خانه‌های ارزان قیمت تا پرداخت سوبسید به خانواده‌های کم درآمد از جمله راحل‌ها هستند.

تامین اجتماعی در ایران

با اجرای پروژه ایجاد خط آهن سراسری در ایران و در پی بروز حوادث کاری در این پروژه، اولین بیمه کاری به نام "صندوق احتیاط کارگران طرق و شوارع" در سال ۱۳۰۹ به وجود آمد که کارگران راه سازی را تحت پوشش درمان و غرامت فوت و یا از کار افتادگی قرار می‌داد (وزارت طرق و شوارع در واقع همان وزارت راه و ترابری کنونی است). به دنبال آن بیمه بخشی از کارگرانی که در استخدام دولت بودند به صورت محدود در چند رشته دیگر تا سال ۱۳۱۵ به تصویب رسید تا این که در مردادماه آن سال دولت تشکیل "صندوق احتیاط کارگران کارخانجات" را

"ناتو"، یک سازمان نظامی همچنان خطرناک

دورانی که جهان در برابر قطب سرمایه داری در غرب کره زمین، قطب سوسیالیستی را در مشرق تجربه می کرد. بشریتی که از پس هیولای نازیسم هیتلری سربلند بیرون آمد، می توانست انتظار داشته باشد که از این پس بتواند در صلح زندگی کند، اما پیدایش "ناتو" و تلاش آن برای تشکیل زرادخانه ای به مراتب گسترده تر از آن چه پیش تر وجود داشت خلاف این را ثابت کرد. به همین خاطر بود که در چهاردهم مه ۱۹۵۵، شش سال پس از تشکیل ناتو، اکثر کشورهای "بلوک شرق" به پیشنهاد نیکیتا خروشچف، رهبر وقت شوروی، پیمان ورشو را به وجود آوردند.

مردم جهان بار دیگر می توانستند انتظار داشته باشند که با فروپاشی بلوک شرق، ناتو هم مانند پیمان ورشو از میان برود و موشک هایش که به سوی کشورهای بلوک شرق نشانه رفته بودند جمع آوری و نابود گردند اما نه فقط چنین نشد بلکه با بازسازی رسمی نظم سرمایه داری در کشورهای سابق بلوک شرق برخی از اعضای سابق پیمان ورشو همچون لهستان و مجارستان (در سال ۱۹۹۹) و بلغارستان و رومانی (در سال ۲۰۰۴) به ناتو پیوستند.

فروپاشی بلوک شرق و از هم گسیختگی خودبه خودی پیمان ورشو نقطه ی پایانی بر ناتو نبود، برعکس این سازمان نظامی - سیاسی که به نام دفاع از کشورهای هم نظر - بخوان اداره شده بر اساس نظم سرمایه داری - پایه ریزی شده بود از آن سال ها تاکنون به دخالت در کشورهای دور و نزدیک پرداخته و می پردازد. همگان بمباران های ناتو را در یوگسلاوی و کوسوو به خاطر دارند. امروز هم این ناتوست که در افغانستان یکه تاز نظامی شده است و فجایع بیشماری را به بار آورده و در بمباران هایش تعداد زیادی از غیرنظامیان و مردمی که هیچ نقشی در جنگ ندارند کشته و زخمی می شوند تا جایی که گاهی رئیس جمهور دست نشانده هم صدایش بلند می شود که چرا ناتو شهروندان را هدف می گیرد! نمونه هایش نیز کم نیستند از جمله کشته شدن دست کم نود نفر در حمله به دو نفتکش در قندوز روز سیزدهم شهریور ۱۳۸۸ و غیره.

مسئله ای که ناتو پس از فروپاشی بلوک شرق و پیمان ورشو با آن روبه روست همانا بازتعریف علت وجودی خود است. بی جهت نیست که در اجلاس اخیرش که در لیسبون برپا شد بار دیگر از تجدید تعریف راهبردی این تشکیلات عریض و طویل و پرهزینه سخن رفت. اگر تا دیروز دشمنان ناتو مشخص و معلوم بودند و رسماً کشورهای بلوک شرق بودند، امروز دیگر معلوم نیست دشمنان کشورهای عضو ناتو در کجا هستند؟ امروز نیروهای ناتو در افغانستان در حالی دست به عملیات می زند که دولتش از نظر سیاسی در اختیار آن است. دبیر کل کنونی ناتو که آقای راسموسن دانمارکی باشد در اهداف دفاعی ناتو دزدان دریایی و حملات رایانه ای را نیز قرار می دهد! ظاهراً نزدانی که مثلاً در سواحل سومالی (در آفریقا) فعال هستند خواهند توانست یک عضو قدیمی ناتو همچون دانمارک

را در شمال اروپا تهدید کنند! یا این که هکرهایی که می توانند در هر گوشه ای از دنیا در خانه ای نشسته باشند تهدیدی برای ابررایانه های چندین میلیون دلاری تشکلاتی مانند ناتو خواهند بود! یا همه این ها را که کنار بگذاریم موشک های موسوم به شهاب جمهوری اسلامی به چنان تهدیدی تبدیل شده اند که حالا ناتو روسیه را هم مجاب کرده است که در جلسانش شرکت کند و سپری علیه این موشک ها بسازد! مجموعه ی این ها بهانه های بیش نیستند تا بار دیگر ناتو بتواند با به روز کردن زرادخانه اش آماده هر گونه تجاوزی به این یا آن کشور جهان باشد.

این چنین است که در اجلاس نوزدهم و بیستم نوامبر گذشته سران بیست و هشت کشور عضو ناتو به تعریف "مفهوم جدید راهبردی" برای دوره ی ده ساله ی ۲۰۱۰ تا ۲۰۲۰ پرداختند. آنان همچنین در رابطه با بیرون آمدن نیروهای ناتو از افغانستان و تشکیل دادن سپر دفاعی ضد موشکی که آمریکا می خواهد در اروپا ایجاد کند، بحث کردند.

مفهوم جدید راهبردی در واقع چیزی نیست به جز تحکیم اهداف دیگر ناتو خارج از چارچوب های دفاعی و امنیتی. با توجه به آن چه رهبران قدرت های بزرگ از قبیل اوپاما یا سارکوزی در اجلاس اخیر گفتند باید نتیجه گرفت که ناتو اکنون یک فهرست دراز از ناامنی برای کشورهای عضو درست کرده است و خود را برای دخالت به ویژه نظامی در خارج از مناطق جغرافیایی که کشورهای عضو قرار دارند آماده می کند. امنیتی که ناتو می خواهد برایش تلاش کند در صورتی تأمین خواهد شد که امنیت اقتصادی کشورهای عضو در اروپا و به ویژه ایالات متحده با در دست گرفتن منابع انرژی تأمین گردد. ناتو بیش از پیش مرز بین امنیت داخلی کشورهای عضو و امنیت خارجی را درمی نوردد و تهدیدهای قراردادی و غیر آن ها را یک کاسه می کند. ناتو می خواهد خود را به یک فرماندهی مشترک مجهز کند که در آن بتوان سریعاً برای عملیات نظامی در درون و بیرون مرزهای جغرافیایی کشورهای عضو عمل کرد بدون آن که لازم باشد از هر کشور عضو نظرخواهی نمود.

در این میان آمریکا می خواهد نه فقط دست بالا را در فرماندهی مشترک داشته باشد بلکه بار مالی وظایف جدید ناتو و به ویژه سپر دفاعی موشکی را که بالغ بر هزار میلیارد دلار می شود بر دوش دیگر کشورهای عضو بیناندازد. این در

حالی ست که اکثر کشورهای عضو و به ویژه بیست و یک کشوری که علاوه بر عضویت در ناتو جزو اتحادیه اروپا هم هستند بودجه های نظامی خود را با توجه به وضعیت بحرانی اقتصادی کاهش داده اند. از سوی دیگر این کشورها در چارچوب ناتو با هم اختلافاتی دارند. آلمان، هلند، بلژیک و نروژ خواهان تعدیل و کم کردن تسلیحات اتمی هستند در حالی که فرانسه و انگلستان به عنوان دارندگان رسمی آن با خلع سلاح اتمی مخالفت می ورزند.

روسیه که زمانی از پیوستن کشورهای سابق بلوک شرق به ناتو ابراز نارضایتی می کرد، اکنون همکار ناتو شده است. کشورهای عضو ناتو روسیه را به عنوان همکار خود معرفی می کنند و به آن اطمینان می دهند که سپر دفاعی ضد موشکی در اروپا علیه اش برپا نمی شود بلکه برای مقابله با موشک های جمهوری اسلامی ایران است. این البته ظاهر قضیه است، چرا که با همراه کردن روسیه با خود، ناتو بیش از گذشته تمایلات خود را برای استیلای نظامی بر سراسر جهان برجسته می کند و نشان می دهد که هر وقت اراده کند سلاح های مرگبار خود را در هر گوشه ای از جهان به کار خواهد انداخت. از سوی دیگر ناتو برای توجیه عملیات خود نیازمند موافقت آرای شورای امنیت سازمان ملل متحد است، شورایی که در آن روسیه و چین حق وتو دارند. ناتو اکنون برای عملیات خود در افغانستان نیز به راه های هوایی و زمینی که از روسیه گزرمی کند نیاز دارد چرا که راه هایی که از پاکستان می گذرند به مراتب ناامن تر هستند.

هر چند ناتو بار دیگر در اجلاس اخیرش درصدد بازتعریف اهداف خود برآمد و بازسازی تشکیلات و آژانس ها و شاخه های خود را مد نظر قرار داد، هر چند روسیه برای نخستین بار به اجلاس ناتو دعوت شد و قول مساعدت لاقبل در رابطه با جنگ در افغانستان را داد و اطمینان گرفت که سپر دفاعی موشکی که آمریکا می خواهد در اروپا برپا کند علیه آن نیست و هر چند پیش از این اجلاس آمریکا و روسیه توافقی را برای کاهش تسلیحات اتمی خود امضاء کردند، اما سلاح های اتمی که انگلستان و فرانسه در اختیار دارند، سلاح های اتمی تاکتیکی ناتو که برخی اشان قدرتمندتر از بمب اتمی هستند که هیروشیما را با خاک یکسان کرد و دیگر سلاح های در اختیار ناتو، همچنان این سازمان نظامی - سیاسی را به عنوان یک تشکیلات جنگاور و خطرناک برای صلح در جهان مطرح نگاه می دارند.

یاد فردریک انگلس،

این آموزگار برجسته پرولتاریا

یار و همزم کارل مارکس

در خاطر پرولتاریای جهان

زنده و جاودان است

ستون مباحثات

مسائل مطرح شده در این ستون نظر شخصی نویسنده محسوب می‌گردد. هر مقاله‌ای که برای درج در این ستون ارسال می‌گردد، حداکثر می‌تواند ۲۰۰۰ کلمه یا دو صفحه نشریه کار باشد.

تعریف اتحادیه

اتحادیه‌ها تشکل مستقل و پایدار صنفی کارگران می‌باشند که کارگران بتوانند با مبارزاتشان از طریق این تشکل‌ها در مقابل سرمایه‌داران به خواسته‌های صنفی خود از جمله قرارداد کاری، تشکیل شورای کار، کاهش ساعات کار، افزایش دستمزد و مسایل ایمنی محیط کار، و وضعیت رفاهی مثل سالن غذاخوری، و نیز برخورداری از بیمه و غیره جامه‌ی عمل ببوشانند. اتحادیه‌ها در واقع برای تربیت و آموزش کارگران و ابزار پرولتاریا برای آماده کردن کارگران در مقابل تهاجم سرمایه‌داران و دفاع از منافع کارگران به وجود می‌آید و در عین حال در همین اتحادیه‌ها پایه‌های احزاب کمونیستی شکل می‌گیرد. البته در جوامعی مانند ایران که یک رژیم دیکتاتوری و استبدادی بر آن حاکم است و رژیم حتی به قواعد و قوانین بورژوازی خود نیز عمل نمی‌کند و هر حرکتی یا تشکلی را وحشیانه سرکوب می‌نماید و نه طبقه کارگر در وضعیت قرار دارد که بتواند توان تشکل‌یابی خود را به رژیم تحمیل کند و نه رژیم قادر است مطالبات طبقه کارگر را تحقق بخشد و از این طریق وی را به سکون سیاسی و مبارزاتی وادار نماید، در نتیجه در چنین شرایطی تشکیل کمیته‌های مخفی کارخانه که مناسب‌ترین شکل تشکل کارگران برای رسیدن به اهدافشان میباشد ضرورت می‌یابد. البته کمیته‌های مخفی کارخانه تشکلاتی ضرورتاً ناپایدار خواهد بود که در شرایط اوجگیری مبارزات کارگران در مرحله نهایی تبدیل به شوراها یعنی ارگان‌های اقتدار سیاسی کارگران می‌گردد. نقش کمیته‌های مخفی کارخانه به رهبری بلشویک‌ها در انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه و تبدیل شدن آنها به شوراها نمونه بارز این مدعاست.

اتحادیه تشکلی صنفی است که نباید با حزب سیاسی یکی انگاشته شود و همان اهداف و برنامه‌ی بی‌حزب سیاسی دارد داشته باشد بلکه نقشی که اتحادیه بازی می‌کند در واقع چانه زنی و معامله با سرمایه‌داران و نمایندگان سیاسی شان یعنی دولت است و بیشتر مبارزاتش حول قرارداد کاری، ساعات کار و دستمزد وسایل مسایل صنفی می‌چرخد تا سرنگونی رژیم سرمایه‌داری. منتها اگر علمی به مسأله نگاه کنیم، اگر اتحادیه فقط و فقط در چارچوب مسایل صنفی در جا بزند و خود را از نظر سیاسی پرورش ندهد و یا نسبت به مسایل سیاسی بی‌طرف باشد، با تعرض سرمایه‌داران در عرض یک پروسه‌ی کوتاه مدت مجبور به عقب نشینی و از دست دادن حتی امکاناتی که قبلاً به دست آورده بود خواهد شد و همان بلایی بر سرش نازل خواهد شد که هم اکنون دولتهای امپریالیستی بر سر کارگران و زحمتکشان جامعه می‌ورند و طبقه کارگر جهانی را در موضع تدافعی قرار داده اند. رهبری اتحادیه‌های کارگری در آلمان همانطور که اشاره شد از اولین روز تاسیس شان تا امروز در اختیار حزب سوسیال دموکرات بوده است. منتها تا اواخر سال ۱۸۹۰ با وجودیکه گرایشات آنارشیبستی و رفرمیستی در اتحادیه‌های آلمان وجود داشت ولی گرایش مارکسیستی بر دو گرایش فوق غلبه داشت و حتی با وجودیکه تا شروع جنگ جهانی اول در سال ۱۹۱۴ گرایش راست تقویت شد ولی باز گرایش سوسیالیسم علمی میتوانست در مقابل آن عرض اندام نماید. با شروع جنگ جهانی اول و خیانت سوسیال دموکرات‌ها به طبقه کارگر و تشویق کارگران برای شرکت در جنگ، نه تنها اتحادیه‌ها را از محتوای اصلیش خارج کردند بلکه باعث تقویت روحیه شوونیستی در بین کارگران گردیدند. با وجود آن که چه پیش و چه پس از جنگ جهانی اول کمونیست‌هایی همچون روزا لوکزامبورگ و لیبکنشت و دیگر طرفداران سوسیالیسم علمی تلاش کردند که روحیه انترناسیونالیستی را در داخل اتحادیه‌ها و بین کارگران حفظ کنند ولی شکست انقلاب نوامبر ۱۹۱۸ آلمان توسط ضد انقلاب و نفوذ سوسیال دموکرات‌های ناسیونالیست و رفرمیست و روزیونیست در اتحادیه‌ها و بین طبقه کارگر مانع از موفقیت ایشان گردید.

در نتیجه کمونیست‌ها در اتحادیه‌ها در موضع ضعف قرار گرفتند و سوسیال دموکرات‌ها رهبریشان را به اتحادیه‌ها تحمیل کردند، رهبری اتحادیه‌ها خطر رفرمیستی خود را تا سال ۱۹۳۳ (تسخیر قدرت توسط هیتلر) پیش بردند. طبقه کارگر در جنگ جهانی دوم مجدداً هم در جبهه‌ی تولید قرار گرفت و هم گوشت دم توپ بورژوازی شد. در سال ۱۹۴۹ دوباره اتحادیه‌های کارگری در مناطق اشغالی آلمان غربی بوجود آمد که باز هم رهبری سوسیال دموکرات‌ها بر آن حاکم بود. طبقه کارگر آلمان دوباره

اتحادیه‌های کارگری آلمان (۲)

اتحادیه‌های سراسری آلمان به غیر از این ۴ ارگان اصلی، دو ارگان منطقه‌ی یو و سندیکاهای شهر و منطقه دارد که این دو ارگان باید خط مشی عمومی و اساسنامه اتحادیه‌های سراسری آلمان را رعایت کنند.

الف - کمیته مناطق و سازمان‌های مناطق عبارتند از:

۱- کنفرانس منطقه که هر چهار سال یکبار تشکیل جلسه می‌دهد و از صد نفر نماینده سندیکاها تشکیل می‌شود.

۲- هیأت مدیره منطقه، هیأت مدیره مناطق هر لحظه میتوانند تشکیل جلسه بدهند. روسای مناطق، هیأت اجرایی هیأت مدیره منطقه را تشکیل می‌دهند.

۳- کمیسیون مالی منطقه که از سه نفر عضو تشکیل می‌شود.

ب - سندیکاهای شهر و منطقه خود از دو ارگان:

۱- کنفرانس منطقه و نمایندگان شهرها و

۲- هیأت مدیره منطقه و شهر

تشکیل میشود.

تعداد اعضای اتحادیه سراسری آلمان از سال ۱۹۵۰ تا سال ۲۰۰۹ میلادی

1950	5.449.990	1980	7.882.527
1951	5.980.298	1981	7.957.512
1952	6.047.387	1982	7.849.003
1953	6.051.221	1983	7.745.913
1954	6.103.343	1984	7.660.346
1955	6.104.872	1985	7.719.468
1956	6.124.547	1986	7.764.497
1957	6.244.386	1987	7.757.039
1958	6.331.755	1988	7.797.077
1959	6.273.741	1989	7.861.120
1960	6.378.820	1990	7.937.923
1961	6.382.396	1991	11.800.412
1962	6.430.428	1992	11.015.612
1963	6.430.978	1993	10.290.152
1964	6.485.471	1994	9.768.373
1965	6.471.491	1995	9.354.670
1966	6.537.160	1996	8.972.672
1967	6.407.733	1997	8.623.471
1968	6.375.972	1998	8.310.783
1969	6.482.390	1999	8.036.687
1970	6.712.547	2000	7.772.795
1971	6.868.662	2001	7.899.009
1972	6.985.548	2002	7.699.903
1973	7.167.523	2003	7.363.147
1974	7.405.760	2004	7.013.037
1975	7.364.912	2005	6.778.429
1976	7.400.021	2006	6.585.774
1977	7.470.967	2007	6.441.045
1978	7.751.523	2008	6.371.475
1979	7.843.565	2009	6.264.923

در عرض دو دهه ی گذشته یکبار هم مشاهده نشده است که اتحادیه های کارگری در مقابل سرمایه داران و دولت شان پیروز شده باشند، دلیل آن این است که رهبران اتحادیه خود عضوی از دولت هستند. بیهوده نیست که رهبران اتحادیه ها حقوق های کلانی دریافت می کنند. بر خلاف بند "ب" اساسنامه اتحادیه سراسری آلمان که در آنجا خود را مستقل از احزاب، مدیران و کارفرمایان مطرح کرده است اتفاقا بند ناف رهبران اتحادیه ها به احزاب سیاسی، مخصوصا حزب بورژوایی سوسیال دموکرات و بخشی از دولت سرمایه داران و کارفرمایان بسته شده است. بیهوده نیست که رهبران اتحادیه ها، اتحادیه ها را به عنوان زانده جامعه بورژوایی آلمان در آورده اند، کدامیک از رهبران اتحادیه ها عضو حزب بورژوایی سوسیال دموکرات نبوده و نیست؟ کدامیک از این رهبران خلاف نظر و موضع حزب سوسیال دموکرات عمل کرده است؟ حزب سوسیال دموکرات با تسلط بر رهبری اتحادیه ها از طریق اعضا یش نه تنها علیه کارگران به سازش و توطئه و سرکوب مشغول است بلکه گاهی اوقات از اتحادیه ها جهت فشار به حزب بورژوایی رقیب (دموکرات مسیحی) برای گرفتن امتیاز هم استفاده می کند ولی در واقع باز اینجا طبقه کارگر است که بازپچه و قربانی رهبران اتحادیه ها است. در آلمان به غیر از چند اتحادیه مستقل (مانند اتحادیه ی پزشکان، تاکسی رانان و ...) بقیه اتحادیه های فعلی کارگری را باید با حزب بورژوایی سوسیال دموکرات بررسی نمود زیرا بسیاری از کارگران قدیمی نه تنها عضو اتحادیه ها هستند بلکه عضو حزب سوسیال دموکرات هم هستند. رهبران اتحادیه های آلمان حتی به اساسنامه یی که خود تدوین کرده اند عمل نمی کنند. بر خلاف مفاد این اساسنامه، عملکرد اتحادیه ها از شیوه انتخابات گرفته تا شکل سازماندهی و یا برخورد به مخالفین و غیره کلا غیر دموکراتیک، توأم با باندبازی، دروغ پردازانه و فریبکارانه است.

در زمینه همکاری اتحاد سراسری آلمان با همتای اروپایی و بین المللی خویش تا کنون عملا هیچ فعالیت مثبتی از اتحادیه سراسری آلمان دیده نشده است، آنچه که انجام می دهد فقط مطرح کردن نام اتحادیه در مجامع بین المللی است و حالت فرمالیته دارد و این کاملا طبیعی است، زیرا رهبران اتحادیه ها در آلمان نمی خواهند مشکلات اعضا خود را در آلمان حل کنند چه برسد به مشکل کارگران کشورهای دیگر. بیهوده نیست که با وجود آن که مدتی پیش اتحادیه های کارگری در فرانسه با دولت سارکوزی بر سر سن بازنشستگی و مسائل دیگر مبارزه و اعتصاب کردند تا کنون رهبران اتحادیه ی سراسری آلمان حتی یک پشتیبانی اطلاعاتی بی خشک و خالی یا ابراز همدردی با آن ها نکرده اند. پس شعار همکاری و همبستگی بین المللی که رهبران اتحادیه ها در اساسنامه سر می دهند، دروغ و فریب بزرگی بیش نیست. معضل دیگری که طبقه کارگر آلمان در این اتحادیه ها دارد ترکیب طبقاتی اتحادیه هاست. مثلا منافع طبقاتی کارگران با نیروی انتظامی یا کارمندان دولت در تضاد قرار دارد. هرگز پلیس و کارمند دولت از منافع کارگر دفاع نمی کند. تاریخ تا کنون جز این را نشان نداده است. اتحادیه سراسری آلمان با ۸ اتحادیه ی عضو خویش همچنان از سرمایه داری دفاع می کند.

نتیجه گیری:

با توجه به دلایل مطرح شده در بالا در شرایط فعلی برای برون رفت از این معضل در مقابل طبقه کارگر آلمان یک راه بیشتر وجود ندارد: طبقه کارگر آلمان باید از اتحادیه های زرد حاکم در جامعه کارگری آلمان کناره گیری کرده و خود مستقلا اتحادیه های دموکراتیک و مبارزش را ایجاد کرده و نمایندگان واقعی اش را انتخاب کند و در عین فعالیت های صنفی، اعضا خود را از نظر سیاسی برای رهبری سیاسی آینده آموزش داده و آماده سازد. در اینجا مسؤلیت بزرگی بر دوش کمونیست ها و پیشروان کارگری است که در ارتباط تنگاتنگ با طبقه کارگر حزب مستقل طبقاتی کارگران را ایجاد نمایند و از اتحادیه های مستقل خود به عنوان ابزار پرولتاریا علیه سرمایه داران برای دسترسی به قدرت سیاسی استفاده کنند.

(پایان)

نوامبر ۲۰۱۰ - بهرنگ

بازیجه معاملات سوسیال دموکرات ها با سرمایه داران و دول امپریالیستی قرار گرفت. این روند با رهبری سوسیال دموکرات ها در اتحادیه ها تا زمان فروپاشی بلوک شرق و وحدت دو آلمان در سال ۱۹۹۰ ادامه داشت. با یکی شدن دو آلمان از سال ۱۹۹۰ تا ۱۹۹۱ نزدیک به چهار میلیون کارگر و زحمتکش آلمان شرقی سابق در اتحادیه های کارگری بخش غربی عضو شدند تعداد اعضای اتحادیه سراسری آلمان به رهبری سوسیال دموکرات ها نزدیک به ۱۲ میلیون گردید. در عرض بیست سال یعنی از ۱۹۹۱ تا ۲۰۱۰ نزدیک به شش میلیون عضو اتحادیه سراسری آلمان در اعتراض به ساخت و پاخت و سازش رهبری اتحادیه ها با سرمایه داران و دولت از اتحادیه ها خارج شدند. یعنی تعداد اعضا به زمان تاسیس دوباره اتحادیه ها در سال ۱۹۵۰ برگشت (در حالی که جمعیت آلمان آنموقع ۴۰ میلیون بود و جمعیت این زمان نزدیک دو برابر شده بود). بعضی از این اعضا که از اتحادیه ها استعفا دادند، سعی کردند که خودشان اتحادیه تشکیل بدهند ولی مسأله ی مالی و وجود گرانش های مختلف سیاسی و تحلیل رفتن توان مبارزاتی و انگیزه نا کافی مانع این کار شد. در بدنه اتحادیه های کارگری گرایشات ضعیف مختلف آنارشیستی و کمونیستی و طیف وسیعی از کارگران و کارمندی که هنوز هم از رهبری سوسیال دموکرات ها حمایت می کنند و همچنین کارگرانی که گرانش قوی ناسیونالیستی دارند وجود دارد. رهبری اتحادیه ها در تحریک احساسات ناسیونالیستی کارگران نقش مهمی دارد و مانند سیاستمداران آلمانی سعی میکند که ریشه بدبختی های جامعه را به گردن خارجی ها بیاندازد، مثلا در مورد بسته شدن کارخانه اتومبیل سازی اپل در جنوب آلمان رهبران اتحادیه فلزکاران میگفتند که اگر قرار باشد شرکت اپل بسته شود در بلغارستان و کشورهای دیگر بسته شود نه در آلمان.

دو سال پیش در اتحادیه حمل و نقل و راه آهن، کارگران با کارفرمایان سر مسأله افزایش ۲۵ درصدی دستمزد اختلاف داشتند و چون کارفرمایان پیشنهادات افزایش را رد کردند و گفتند که تنها با ۲ درصد موافق هستند، کارگران قاطعانه دست به اعتصاب نا محدود زدند. بعد از چند روز که از اعتصاب شجاعانه آنان گذشت، رهبران اتحادیه با فریب دادن کارگران طی مذاکره با نمایندگان کار فرمایان سر ۳.۵ درصد به توافق رسیدند و اعتصاب کارگران را با شکست مواجه کردند. کارگران عصبانی از اتحادیه خارج شدند و اقدام به تاسیس اتحادیه جدید کردند که بعد از چند ماه این اتحادیه را منحل نمودند. بسیاری از اعضای اتحادیه های تاکسیرانی نیز از اتحادیه سراسری استعفا داده و به طور مستقل فعالیت خود را آغاز کردند همین استقلال باعث شده است که تا کنون بسیاری از اعتراضات آن ها با موفقیت قرین باشد.

رهبران اتحادیه ها حتی در نظر داشتند قانونی به تصویب برسانند که کمونیست ها و افراد انقلابی را از اتحادیه ها اخراج کنند، نمونه اش در اتحادیه فلزکاران بود که با هوشیاری و مقاومت و حمایت کارگران از کمونیست ها رهبران اتحادیه ها موفق به تصویب این قانون نشدند. در واقع اتحادیه ها در نظر دارند وظیفه یی را که دولت بورژوایی آلمان پیشرویی خود دارد به مرحله ی اجرا بگذارند و به شکل بازوی آن عمل کنند. واقعیت آن است که با وجود چنین اتحادیه هایی نگرانی دولت آلمان از عمق یابی اعتراضات کارگری به حداقل رسیده است چرا که رهبران اتحادیه ها جهت سرکوب کارگران بهتر از سرمایه داران و سیاستمداران دولت آلمان عمل می کنند. رهبران اتحادیه ها روز جهانی کارگر را روز کار می نامند نه روز اعتراض. در اساسنامه اتحادیه ی سراسری آلمان هرگز کلمه سرمایه دار به کار برده نشده است بلکه سرمایه دار را کار دهنده نوشته اند. در کل اساسنامه تنها در سه چهار مورد از کلمه کارگر استفاده شده است در بقیه ی موارد وی گیرنده کار نام برده شده است. اتحادیه سراسری آلمان حتی از بردن نام کارگر برای اسمش هم امتناع میکند. این اتحادیه هرگز از عنوان "اتحادیه ی سراسری کارگران آلمان" استفاده نمی کند بلکه همچون اسلاف خود در اواخر قره ۱۹ از نام "اتحادیه سراسری آلمان" سود می جوید. در روز جهانی کارگر اتحادیه سراسری آلمان با ۶,۳۰۰,۰۰۰ عضو حتی قادر نیست در سراسر آلمان نیم میلیون نفر را به خیابان ها بکشاند. اعضای جوان آن معمولا در تظاهرات این روز در صفوف سازمانهای انقلابی و کمونیست ها قرار می گیرند.

پیش به سوی تشکیل حزب طبقه کارگر

خواست کارگران سیستم جامع تامین اجتماعی است

به تصویب رساند. در طول این سال‌ها و با گسترش کمی طبقه ی کارگر و به ویژه کارگران صنعت نفت و افزوده شدن بر اهمیت طبقه ی کارگر در جامعه، دولت مجبور به تصویب قوانینی به نفع کارگران گردید. در آبان ماه سال ۱۳۲۲ لایحه ی بیمه اجباری کارگران شاغل در کارگاه های دارای بیش از ۲۰ کارگر به تصویب رسید. در سال ۱۳۲۵ وزارت کار تاسیس گردید و اولین قانون کار نیز در خردادماه سال ۱۳۲۸ به تصویب رسید که طبق آن صندوقی به نام "صندوق تعاون و بیمه کارگران" قرار بر تشکیل شد. تغییراتی که تا سال ۱۳۲۸ در راستای گسترش قوانین تامین اجتماعی به نفع کارگران صورت گرفت در شرایطی به وقوع پیوست که مبارزات کارگران به ویژه کارگران صنعت نفت اوج گرفته بود که از آن جمله می توان به اعتصاب ده هزار کارگر نفت گچساران و آغاچاری در اردیبهشت و ده ها هزار کارگر نفت در تیرماه سال ۱۳۲۵ اشاره نمود. در سال ۱۳۳۱ دوران نخست وزیری محمد مصدق، "لایحه قانونی بیمه های اجتماعی کارگران" به تصویب رسید و براساس آن سازمانی به نام "سازمان بیمه های اجتماعی کارگران" در سال ۱۳۳۲ به وجود آمد. این سازمان موظف شد تا اجرای امور مربوط به بیمه ی اجتماعی کارگران را که پیش از این "صندوق تعاون و بیمه ی کارگران" و نیز "شرکت سهامی بیمه ایران" به نوعی مجری آن بودند، عهده دار گردد.

از آن زمان است که این سازمان که در سال ۱۳۴۵ به "سازمان تامین اجتماعی" تغییر نام داد مسوولیت سازماندهی خدمات تامین اجتماعی در دو بُعد بیمه درمانی و پرداخت حقوق بازنشستگی و از کارافتادگی را عهده دار شد. اما این سازمان در طول حیات خود به دلیل وابستگی به دولت از یک سو و ضدکارگر بودن دولت ها در تمام این دوران قدمی در راه بهتر شدن وضعیت کارگران برنداشت و این تنها کارگران بودند که با مبارزات و حضور و مداخله خود توانستند همین مقدار ناچیز قوانین تامین اجتماعی را به حاکمیت تحمیل کنند.

در حالی که سازمان تامین اجتماعی با پول بیمه ی کارگران - که به واقع بخشی از دستمزد آن هاست - تاسیس شده و صندوق کارگران است، عملاً به محلی برای دزدی های مدیران دولتی تبدیل شده است. در سال های اخیر مدیران عامل سازمان تامین اجتماعی که زود به زود نیز عوض گردیده اند، همواره مدعی کسری بودجه این سازمان و افزایش هزینه ها در برابر

دریافت های این سازمان شده اند اما در این باره سکوت می کنند که پس چه بر سر بیمه های پرداخت شده ی کارگران در طول این سال ها آمده است. مدیران تامین اجتماعی در حالی از کسری بودجه این سازمان برای توجیهات اقدامات ضدکارگری خود در کاهش امکانات درمانی و نیز پرداخت حقوق های ناچیز سخن به میان می آورند که شرکت "شستا" وابسته به سازمان تامین اجتماعی یکی از بزرگترین سرمایه گذاران کشور است. ۵۰ هزار میلیارد تومان دارایی سازمان فوق می باشد که به غیر از شرکت "شستا" باید به آن مالکیت بانک رفاه کارگران، ۴۵ درصد صنعت سیمان، بیش از ۱۰ درصد خودروسازی، ۴۰ درصد صنعت داروسازی، فولاد مبارکه اصفهان و ده ها شرکت و کارخانه ی بزرگ دیگر را اضافه کرد و این در حالی است که ذبیحی مدیرعامل پیشین سازمان فوق که اکنون قائم مقام وزارت نیرو می باشد در مورد سرمایه های سازمان تامین اجتماعی مدعی شد که هیچ ریالی از این شرکت ها از جمله شستا به سازمان تامین اجتماعی نمی رسد و تمام درآمدهای این شرکت ها صرف پرداخت بدهی بانکی و یا سرمایه گذاری مجدد می شود!! واقعاً چگونه می توان باور کرد که سازمان تامین اجتماعی به عنوان یکی از بزرگترین سرمایه گذاران کشور با دارایی بیش از ۵۰ هزار میلیارد تومانی و دارا بودن بانک و غیره هیچ سودی به دست نمی آورد و آن وقت صادق محصولی وزیر رفاه دولت که سازمان تامین اجتماعی زیر مجموعه ی آن است بدون هیچ گونه سرمایه ای!! به یکی از بزرگترین میلیاردرهای امروزی ایران تبدیل شده است! آیا هرگز کسی می تواند این معادله ی عجیب و غریب را حل نماید؟! واقعیت این است که سازمان تامین اجتماعی به خاطر ارابه خدمات ناچیز خود موضوعاتی هم چون کسری بودجه و غیره را طرح و بهانه می کند. موضوع این است که سرمایه و پول بیمه ای که کارگران در طول سال ها کار و زحمت پرداخت کرده اند امروز در دست عده ای مدیر دولتی قرار دارد که از آن تنها و تنها برای بهره وری شخصی استفاده می کنند. چرا باید سرمایه و امکانات کارگران در دست این عده ی دزد باشد. چرا کارگران حق ندارند بر خرج و دخل این سازمان بزرگ نظارت کنند؟ چرا باید حکومت مانع از تشکیل کارگران برای نظارت و کنترل بر سازمانی که با پول خودشان درست شده وحشت داشته و مانع آن گردد؟ چه منافعی برای مدیران دولتی و

حاکمیت در تصاحب اموالی که متعلق به ۲۸ میلیون انسان است وجود دارد؟

در پی چند قرن مبارزات کارگری امروزه تامین اجتماعی حقی است پذیرفته شده در جوامع بشری به گونه ای که سازمان ملل نیز در سال ۱۹۴۸ و در اعلامیه جهانی حقوق بشر با این عنوان که "همه افراد به عنوان عضو جامعه حق برخورداری از تامین اجتماعی را دارند" بر آن صحه گذاشته و در این راستا ILO و ISSA از ارگان های سازمان ملل وظیفه ی نظارت بر اجرای آن را برعهده دارند. اما با تمام این اوصاف، کارگران بازنشسته ایران در ایام پیری نیز فاقد یک زندگی انسانی هستند. از همین روست که برقراری یک سیستم جامع تامین اجتماعی در زمره اقداماتی فوری در برنامه ی سازمان فداییان اقلیت است که در آن بر برقراری سیستم تامین اجتماعی برای تمامی افراد جامعه از گهواره تا گور تاکید گردیده است. در این برنامه هم چنین بر پرداخت حقوق بیکاری معادل مخارج یک خانواده ۵ نفره کارگری تا مادامی که فرد بیکار است تاکید گردیده است. مشکلی که امروزه بسیاری از کارگران اخراجی ایران با آن روبرو می باشند. کارگران امروز در صورت اخراج تنها به مدت محدودی آن هم تنها بخشی از همان حقوق ناچیز را دریافت می کنند.

از دیگر اقداماتی که مربوط به تامین اجتماعی می باشد و در برنامه سازمان آمده می توان بر بهداشت و درمان رایگان و کامل و نیز پرداخت سوبسید برای مسکن اقشار کم درآمد جامعه تاکید کرد.

کارگران برای رسیدن به یک سیستم تامین اجتماعی بهتر که بتواند یک زندگی انسانی و آسایش را برای شان به بار آورد، تنها یک راه دارند و آن مبارزه است. کارگران تنها با مبارزات خود می توانند شرایط کنونی را بهبود بخشند و برای این مبارزات نیز آن گونه که در اطلاعیه کارگران بازنشسته آمده کارگران به اتحاد نیاز دارند. وقتی که کارگران یکپارچه به مبارزه برمی خیزند و صدای شان را بلند می کنند، آن گاه است که سرمایه داران و حکومت، تازه گوش های شان شروع به شنیدن می کند. باید به آن ها یادآوری کرد که در اتحاد کارگران چه قدرتی نهفته است. همان طور که در اطلاعیه کارگران آمده است:

"دولتمردان فراموش کرده اند که این کارگران بودند که وقتی با قدرت عظیم خود بطور یکپارچه و متحدانه در سال ۵۷ پا به عرصه مبارزه نهادند رژیم گذشته خلع سلاح شد."



دو سالگی سندیکای کارگران شرکت نیشکر هفت تپه و چشم‌انداز فعالیت سندیکائی (قسمت دوم)

در قسمت اول این مقاله، شرایط سیاسی مشخصی را که به تشکیل و یا احیای سندیکای کارگران شرکت واحد اتوبوس رانی تهران و حومه انجامید به اختصار بیان کردیم. اما ببینیم سندیکای کارگران شرکت نیشکر هفت تپه تحت چه شرایطی بوجود آمد و چشم‌انداز فعالیت‌های سندیکائی چگونه است!

این واقعیت بر کسی پوشیده نیست که پس از اعلام موجودیت سندیکای کارگران شرکت واحد، که توانسته بود هزاران کارگر این شرکت را به عضویت خود در آورد و اعتصابات بزرگ و فراموش نشدنی کارگران در دی و بهمن سال ۸۴ را سازماندهی کند، کارگران پیشرو شرکت نیشکر هفت تپه نیز در تدارک ایجاد یک تشکل توده‌ای برآمدند. پس از قلع و قمع تشکل‌های کارگری که کمی قبل یا بعد از انقلاب ۵۷ بوجود آمده بودند و پس از یورش وحشیانه رژیم به باقیمانده دستاوردهای انقلاب در سال ۶۰ و نابودی شوراهای و سایر تشکل‌های کارگری که توسط خود کارگران ایجاد شده بودند، سندیکای کارگران شرکت واحد، یگانه الگویی بود که توانسته بود کارگران را در مقیاس توده‌ای به عرصه مبارزه بکشاند و در عین حال تا حد زیادی از حمایت اتحادیه‌های کارگری در سطح بین‌المللی نیز برخوردار گردد.

مقارن احیای سندیکای کارگران شرکت واحد که تأثیرات شگرفی بر کل جنبش کارگری ایران می‌گذارد، ادامه کاری کشت و صنعت نیشکر هفت تپه دچار ابهام و شرایط و اوضاع داخلی کارخانه نیشکر هفت تپه نیز بسیار ملتهب است. به دنبال تصمیم دولت مبنی بر واگذاری کشت و صنعت نیشکر هفت تپه به بخش خصوصی، اخراج‌های وسیع و بازخریدهای اجباری در این شرکت آغاز می‌گردد به نحوی که از سال ۸۴ تا ۸۷، از هفت هزار کارگر این شرکت سه هزار نفر اخراج و بازخرید شدند و دولت در نظر داشت، علاوه بر فروش زمین‌های زراعی، دو هزار کارگر دیگر را نیز اخراج کند و شرایط را برای واگذاری هر چه ارزان‌تر این شرکت به بخش خصوصی فراهم سازد. علاوه بر خطر اخراج که کارگران را پیوسته تهدید می‌نمود، فشارهای زیادی نیز از طریق تعویق پرداخت دستمزدها بر دوش کارگران و خانواده آنها قرار داشت. کارگران هفت تپه در برابر این سیاست‌ها و فشارها، یک سلسله اعتراضات پر شوری را سازمان دادند و در برابر تعرضات دولت، جانانه مقاومت نمودند و در اشکال مختلفی دست به مبارزه و اعتراض زدند. ده‌ها اجتماع اعتراضی و پر شور کارگری بر پا کردند، خیابان‌های شهر شوش را بارها به عرصه تظاهرات و راه پیمائی خود و اعضای خانواده خود تبدیل کردند و توانستند حمایت افسار دیگر مردم را جلب کنند، جاده‌ها را مسدود کردند و افزون بر همه این‌ها، بارها به اعتصابات بزرگ و یکپارچه دست زدند. تنها در فاصله مهر سال ۸۵ تا مهر ۸۶، کارگران هفت تپه ۱۶ اعتصاب بزرگ داشتند که این اعتصابات در سال ۸۷ به اوج خود رسید و اعتصاب بزرگی که در ۱۶ فروردین ۸۷ آغاز شد تا ۵۰ روز ادامه یافت. در جریان این اعتصابات و سازماندهی مبارزات با شکوه و پر شور کارگری‌ست که نه فقط انسجام و وحدت در میان کارگران هفت تپه مستحکم‌تر می‌شود،

صدور اطلاعیه‌ای موجودیت سندیکای کارگران شرکت نیشکر هفت تپه را اعلام کردند. بدین ترتیب، کارگران شرکت نیشکر هفت تپه، با اتکاء به نیروی خود، یکی از خواست‌های بسیار مهم‌شان یعنی حق ایجاد تشکل مستقل کارگری که در تمام اعتصابات و اجتماعات اعتراضی خود مصرانه بر آن تأکید و پافشاری نموده بودند، جامه عمل پوشانند.

زمانی که کارگران پیشرو شرکت واحد در صد احیای سندیکای این شرکت برآمدند و کوشش‌های علنی و گسترده‌ای را بدین منظور آغاز نمودند مصادف بود با موقعیتی که دولت اصلاح طلبان برای جذب سرمایه‌گذاری خارجی و ورود به سازمان تجارت جهانی، می‌خواست به کمک سازمان بین‌المللی کار، تشکل‌های صنفی وابسته بخود ولو بخشاً متفاوت با شوراهای اسلامی ایجاد کند، و این شرایط خود ویژه سیاسی، مستقیم یا غیر مستقیم زمینه‌ها و خلل و فرجی را برای تشکیل سندیکا و فعالیت‌های سندیکائی می‌گشود. اما اعلام موجودیت سندیکای کارگران هفت تپه به زمانی برمی‌گردد که بساط اصلاح طلبان برچیده شده و فرصت این بازی‌ها نیز به پایان رسیده است. با روی کار آمدن یک کابینه نظامی-امنیتی، سرکوب و خفقان بیش از پیش تشدید می‌گردد، شرایط سیاسی جامعه نیز دچار تغییر می‌شود و هرگونه خلل و فرجی در زمینه فعالیت‌های متشکل کارگری نیز به کلی مسدود می‌شود.

سندیکای کارگران هفت تپه زمانی اعلام موجودیت نمود که سندیکای کارگران شرکت واحد مورد وحشیانه‌ترین یورش‌ها قرار گرفته و بسیاری از رهبران و فعالان آن نیز به زندان افتاده و یا از کار اخراج شده بودند. هر چند سندیکای کارگران هفت تپه، به اعتبار و پشتوانه حمایت توده کارگران، خود را موقتاً بر رژیم تحمیل نمود، با این وجود، هفت تپه که خود الگویی از سندیکای شرکت واحد بود، از نظر رژیم نمی‌بایست به الگویی برای سایر واحدهای تولیدی تبدیل شود و باید منکوب می‌شد. به منظور پیش‌گیری از تسری تشکلیابی کارگری و ایجاد سندیکائی از نوع سندیکای هفت تپه در سایر واحدهای تولیدی، این بار دستگاه امنیتی و سرکوب رژیم سریع‌تر وارد عمل شد. رژیم که نمی‌خواست دچار غفلت گردد و با ماجرای طولانی سندیکای شرکت واحد تکرار شود، با استفاده از تجارب سرکوب سندیکای شرکت واحد، به بیرحمانه‌ترین اقدامات سرکوبگرانه علیه سندیکای هفت تپه و فعالان آن متوسل گردید. علی‌نجاتی رئیس هیأت مدیره سندیکا و سایر اعضای هیأت مدیره سندیکا را بازداشت و زندانی و از کار اخراج نمود، فشارها و محدودیت‌ها را شدت بخشید و سندیکای کارگران نیشکر هفت تپه و فعالیت‌های آن را فلج ساخت. اگر سندیکای کارگران شرکت واحد، پس از تشکیل، توده کارگران این شرکت را بسیج و دو اعتصاب بزرگ و چند هزار نفره را سازمان داد که کل فضای جامعه را متأثر ساخت، سندیکای کارگران هفت تپه اما که خود محصول ده‌ها اعتصاب بزرگ و کوچک و اجتماعات اعتراضی پرشکوه بود که کل فضای سیاسی جامعه را تحت تأثیر قرار داده بود، دیگر

بلکه ارتباط ارگانیک میان کارگران پیشرو و سازماندهندگان اعتصاب با توده کارگران نیز پیوسته عمیق‌تر و گسترده‌تر می‌شود. کارگران پیشرو و فعالانی که از درون این مبارزات برخاسته‌اند، با وجود آنکه بارها احضار و بازداشت و مورد سرکوب دستگاه امنیتی و اطلاعاتی این رژیم قرار گرفته بودند، اما استوار و پایدار، شجاعانه در برابر این فشارها و تهدیدات ایستادند. سرکوب و پی‌کرد کارگران پیشرو، هیچگونه تزلزلی در اراده کارگران به ادامه مبارزه ایجاد نکرد. دفاع پی‌گیر و حمایت توده کارگران از نمایندگان و رهبران خود، دلیل روشنی بر رشد آگاهی کارگران بود و نشان می‌داد که توده کارگران به اهمیت حضور کارگران پیشرو برای ادامه مبارزات متشکل پی برده‌اند. کارگران شرکت نیشکر هفت تپه در جریان عمل مبارزاتی و رو در روی هر روزه با کارفرما و دولت به این نتیجه رسیده بودند که باید تشکل توده‌ای خویش را دایر کنند تا بتوانند مبارزات وسیع‌تر، متشکل‌تر و با نقشه‌تری را سازمان دهند. کارگران پیشرو هفت تپه که بعد از احیای سندیکای کارگران شرکت واحد در تدارک ایجاد یک تشکل توده‌ای برآمده بودند و به مرور نطفه‌های آن را ایجاد کرده بودند، در آبان سال ۸۶ نامه‌ای به وزرات کار نوشتند تا تشکل مورد نظر خود را به ثبت برسانند. این مکاتبات در ادامه خود، به ادراه کار شوش کشید و نمایندگان کارگران نیز از طریق مراجعه به این اداره و سایر نهادهای دولتی، خواست کارگران برای ثبت سندیکا را دنبال نمودند. نتایج این مکاتبات و مراجعات البته هیچ چیز نبود جز اینکه نمایندگان کارگران از سوی دستگاه امنیتی و نیز حراست کارخانه، شدیداً تحت فشار قرار گرفته و سازمان اطلاعات رژیم نیز به اشکال مختلفی آنها را مورد ارباب و تهدید قرار داد. پروسه تلاش برای ثبت سندیکا، البته چند ماه بیشتر ادامه نیافت. کارگران پیشرو هفت تپه که نه فقط از روی تجربه سندیکای کارگران شرکت واحد می‌دانستند این تلاش‌ها به جایی نخواهد رسید، بلکه خود آنها نیز در عمل آن را آموخته و تجربه کرده بودند، در اردیبهشت سال ۸۷ با صدور اطلاعیه‌ای تشکیل سندیکای کارگران هفت تپه را اعلام کردند. سپس با انتخاب یک هیأت مؤسس که در خرداد همان سال به تأیید ۲۵۰۰ تن از کارگران این شرکت رسید، تشکل مورد نظر خود را ایجاد کردند. این تلاش‌ها در آبان سال ۸۷ شکل نهائی به خود گرفت. کارگران شرکت هفت تپه، به رغم تمام مخالفت‌ها و محدودیت‌هایی که دستگاه امنیتی و حراست کارخانه برای تجمع کارگران ایجاد کرده بودند، در نشست وسیعی که بیش از هزار نفر در آن شرکت داشتند، ۹ نفر را به عنوان اعضای هیأت مدیره سندیکا انتخاب و همان روز با

دو سالگی سندیکای کارگران شرکت نیشکر هفت تپه و چشم‌انداز فعالیت سندیکائی (قسمت دوم)

نمی‌بایست به آن، فرصت و امکان سازماندهی اعتصابات و مبارزات کارگران داده شود. رژیم که از تکرار اعتصابات و گسترش آن به شدت وحشت داشت، برای مقابله با آن و قلع و قمع سندیکای کارگران هفت تپه به خشن‌ترین و رذیلانه‌ترین شیوه‌ها متوسل شد. به رغم شرایط سیاسی بالنسبه متفاوت تشکیل این دو سندیکا و به رغم ویژگی‌ها و تفاوت‌های موجود در شکل‌گیری و محیط فعالیت این دو سندیکا، تأثیرات مثبت و آگاهی‌دهنده این دو سندیکا و فعالیت آنها بر رشد و ارتقاء آگاهی کارگران و پیشرفت جنبش کارگری، بلا انکار و سرنوشت آن‌ها یکسان است. فراموش نباید کرد دوره‌ای که از اوائل دهه جاری (دهه هشتاد) آغاز می‌شود، دوره‌ای است که با رشد آگاهی سیاسی در صفوف کارگران و افزایش درجه فعالیت کارگران پیشرو برای تشکیل یابی کارگران همراه است. حق ایجاد تشکل کارگری از اوائل این دهه تدریجاً به یکی از خواست‌های مهم کارگری تبدیل می‌شود و در سال‌های بعد از تشکیل سندیکای شرکت واحد، این خواست بیش از پیش برجسته می‌شود و در موارد زیادی نیز کارگران آگاه و پیشرو، رأساً چنین تشکل‌هایی را ایجاد می‌کنند. اگر چه نام دو سندیکای کارگران شرکت واحد و سندیکای کارگران شرکت نیشکر هفت تپه، مانند دو ستاره‌ی تابناک و پر فروغ بر تارک این دوره از جنبش طبقاتی کارگران می‌درخشند، اما در همین دوره است که ده‌ها کمیته کارخانه، کمیته‌ها و جمع‌های کارگری در مراکز و واحدهای مختلف تولیدی و نیز جمع‌ها و کمیته‌ها و تشکل‌های متعددی که در رابطه با حمایت از جنبش کارگری و یا کمک به سازمان‌یابی و تشکل‌یابی جنبش طبقاتی کارگران شکل می‌گیرند. و باز در همین دوره است که کارگران و تشکل‌های کارگری در ابعاد گسترده‌تری به برگزاری مراسم مستقل اول ماه مه، روز جهانی کارگر روی می‌آورند به گونه‌ای که برگزاری مراسم مستقل اول ماه مه در یک مقطع، به یکی از عرصه‌های مهم رودرروئی کارگران و مبارزه علیه دولت در مقیاس تمام کشور تبدیل می‌شود. به سخن دیگر، با برگزاری مراسم مستقل اول ماه مه سقز در سال ۸۳، یورش و حشیانه نیروهای سرکوب‌گر به صفوف کارگران و بازداشت تعدادی از فعالان کارگری این شهر، و به دنبال آن فعالیت‌های گسترده‌ای که در مقیاس داخلی و بین‌المللی برای آزادی بازداشت‌شدگان آغاز گردید، برگزاری مراسم مستقل اول ماه مه، یا با کمی

اغماض، جنبش اول ماه مه و از طریق آن، کل جنبش طبقاتی کارگران وارد مرحله نوینی می‌شود. برگزاری مراسم مستقل اول ماه مه که حاصل ارتقاء سطح آگاهی کارگران و تلاش پی‌گیرانه فعالان کارگری بود، پس از سال ۸۳، خود به وسیله‌ای برای طرح گسترده خواست تشکل‌های مستقل کارگری و برای ارتقاء بیشتر آگاهی سیاسی کارگران و پیشرفت جنبش طبقاتی کارگران تبدیل می‌گردد و به امر تشکل‌یابی و ایجاد تشکل‌های کارگری کمک می‌رساند. در این سال‌ها، مسأله صرفاً این نیست که طبقه کارگر با برگزاری مراسم مستقل اول ماه مه، از حق خود برای تجمع و برگزاری آزادانه مراسم روز کارگر دفاع می‌کند و با برافراشتن پرچم مستقل کارگری مطالبات خود را وسیعاً در جامعه مطرح می‌کند و نقل مطالبات رادیکال و انقلابی پیوسته افزون‌تر می‌شود، بلکه مسأله این هم هست که مراسم مستقل اول ماه مه در عین آنکه فصل جدیدی را به روی مبارزات کارگران و پیشرفت جنبش کارگری می‌گشاید، در عین حال در تکرار و توالی حلزونی خود، به جنبش طبقاتی کارگران نیز روندی تکاملی می‌بخشد. از این به بعد است که جنبش کارگری در اول ماه مه هر سال، پرفروغ‌تر و نیرومندتر از سال قبل از آن اظهار وجود می‌کند و حق برپائی ایجاد تشکل مستقل کارگری را وسیع‌تر و پرخروش‌تر به میان می‌کشد و دست به کار ایجاد تشکل‌های مستقل خود می‌شود. برگزاری مراسم مستقل و مشترک اول ماه مه در پارک لاله تهران توسط سندیکای کارگران شرکت واحد و سندیکای کارگران هفت تپه و چند کمیته و تشکل دیگر در سال ۸۸ صدور فراخوان‌ها، بیانیه‌ها و قطعنامه‌های مشترک در همین سال و نیز در سال ۸۹ به مناسبت اول ماه مه که با مضمونی عمیقاً رادیکال و ضد سرمایه‌داری و سرشار از روحیه انترناسیونالیستی تنظیم شده بود، بار دیگر بر روند ارتقاء آگاهی سیاسی در صفوف کارگران رشد تشکل‌یابی کارگران و روند پیشرفت جنبش طبقاتی کارگران مهر تأیید زد.

بر بستر این شرایط است که دو سندیکای مورد بحث ما نیز در اثر فعالیت‌های خود، بخشاً در عقب راندن کارفرما و تحقق پاره‌ای از مطالبات صنفی کارگران توفیقاتی بدست می‌آورند. صرف نظر از توفیق در این عرصه که البته در جای خود بسیار حائز اهمیت هستند، ولو آنکه طبقه حاکم به سادگی می‌تواند آن را باز پس گیرد، اما هیچکس

نمی‌تواند تأثیرات و نقشی را که پروسه تشکیل این دو سندیکا، فعالیت و مبارزه آن‌ها و فعالان این سندیکاهای، به لحاظ ارتقاء آگاهی سیاسی در صفوف کارگران و رشد جنبش طبقاتی کارگران برجای گذاشت انکار نماید. میزان آگاهی در میان کارگران، تلاش آن‌ها برای متشکل شدن و برای مبارزه متشکل و سطح جنبش کارگری قبل از رویدادهای مهم کارگری دهه هشتاد، از جمله و بویژه جنبش اول ماه مه و تشکیل سندیکای کارگران شرکت واحد و سندیکای کارگران شرکت نیشکر هفت تپه، با بعد از آن به هیچوجه قابل مقایسه نیست. هر کسی چشمی برای دیدن داشته باشد و نخواهد واقعیت‌ها را وارونه جلوه دهد، نمی‌تواند این حقیقت را ندیده بگیرد و تأثیرات مثبت شکل‌گیری و فعالیت این دو تشکل کارگری را به صرف آنکه سندیکا نامیده شده‌اند و یا فعالیت آن‌ها به چهارچوب‌های نظم موجود محدود و مقید شده است، انکار نماید! بیهوده نیست که رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی که از مبارزه متشکل و از رشد آگاهی در صفوف کارگران به شدت بیمناک بوده است، نه فقط هیچگاه سندیکای کارگران شرکت واحد را به رسمیت نشناخت و نمی‌توانست بشناسد، بلکه از همان آغاز با نیروی قهر و سرکوب به مقابله با آن پرداخت. اقدامات وحشیانه و فشارهای بی حد و مرزی که علیه این سندیکا و فعالان آن به عمل آمده و تا به امروز ادامه یافته است، عملاً سندیکای کارگران شرکت واحد را از هرگونه فعالیت متشکل و توده‌ای در میان کارگران این شرکت باز داشته است.

با توجه به عملکرد به غایت خشونت بار رژیم در برابر سندیکای شرکت واحد و فعالان این سندیکا، پیش‌بینی ادامه کاری فعالیت سندیکای کارگران هفت تپه و چشم‌انداز فعالیت آن نیز کار مشکلی نبود. حیات و بقاء فعال سندیکا تا حدودی در گرو این بود که رهبران سندیکا پیوند ارگانیک و دائمی خود را با توده کارگران حفظ کنند و آن‌ها را برای استمرار فعالیت سندیکا، در بسیج دائمی نگاه دارند. رژیم جمهوری اسلامی اما با توسل به حداکثر خشونت، بازداشت، حبس و اخراج رهبران سندیکا، این ارتباط را قطع نمود و هرگونه تحرکی در این زمینه را نیز به شدت سرکوب نموده و می‌کند. با اینهمه ضروری‌ست یکبار دیگر بر این نکته تأکید شود که علی‌رغم این سرکوب‌ها و اعمال خشونت نسبت به تشکل‌های کارگری و به رغم آنکه رژیم دیکتاتوری و سرکوب‌گر حاکم ممکن است بتواند دست و پای این دو سندیکا را به کلی ببندد و امکان و دامنه فعالیت‌شان را از این هم که هست محدودتر سازد و آن را به کلی تعطیل کند، اما هیچگاه، تأکید می‌کنیم

دو سالگی سندیکای کارگران شرکت نیشکر هفت تپه و چشم‌انداز فعالیت سندیکائی (قسمت دوم)

هیچگاه نمی‌تواند و قادر نخواهد شد تأثیرات آگاهی‌دهنده آن را که فوقاً به آن اشاره گردید، زائل سازد و جنبش کارگری را از این نقطه نظر به دهه قبل باز برگرداند.

جمع بندی

تجربه جنبش کارگری در ایران در دهه هشتاد، بار دیگر بر تجارب این جنبش در یک قرن اخیر صحنه گذاشت و این واقعیت انکار ناپذیر را به اثبات رساند که اختناق و دیکتاتوری لجام گسیخته که از خصائل اصلی رژیم سرمایه‌داری و مذهبی حاکم است، مانع عمده بر سر راه ایجاد تشکل‌های توده‌ای توسط خود کارگران است. جمهوری اسلامی رژیمی ست فوق ارتجاعی که حیات و موجودیت آن، با اعمال دیکتاتوری عریان و سلب آزادی‌های سیاسی ملازم است. ارتجاع حاکم، کارگران ایران را از هر گونه آزادی سیاسی از جمله آزادی تشکل که جزئی از آزادی‌های سیاسی ست محروم ساخته و هرگونه تلاشی را در این زمینه با سرنیزه و سرکوب پاسخ داده و هر تشکل و فعالیت از نوع سندیکای کارگران شرکت واحد و سندیکای کارگران هفت تپه که توسط خود کارگران، حال با هر درجه از مرارت و دشواری بوجود آمده باشند، سرکوب و قلع و قمع می‌کند. شرایط حاکم بر جامعه ایران و توازن قوای موجود، به جنبش کارگری و همه کارگران پیشرو و فعالان کارگری حکم می‌کند، با اتخاذ روش‌ها و اشکال مناسب سازماندهی، اثرات سوء تعرضات و اقدامات سرکوبگرانه را تا حد ممکن خنثا سازند و میزان تلفات و خسارات را پائین آورند. در شرایط سلطه اختناق سیاسی که رژیم هیچگونه تشکل علنی کارگری را تحمل نمی‌کند، تلفیق مناسبی از اشکال مبارزه و فعالیت مخفی و زیرزمینی با فعالیت علنی حائز اهمیت بسیار جدی و ضرورتی انکار ناپذیر است. تنها تشکل‌هایی می‌توانند بقاء فعال و ادامه کاری داشته باشند که بنای آن‌ها بر پایه این اصل خدشه ناپذیر استوار شده باشد. اگرچه در تحت یک شرایط ویژه و مشخص آنطور که سعی شد در این مقاله به آن پرداخته شود، تشکل‌های توده‌ای کارگری می‌توانند و یا ممکن است با هزار و یک درد و دشواری شکل بگیرند، اما هیچ تضمینی برای بقاء فعال و ادامه کاری آن‌ها وجود

ندارد. لذا باید تشکل‌های مناسبی را سازمان داد که فعالیت آن‌ها در شرایط اختناق و محرومیت کارگران آزادی‌های سیاسی قابل دوام باشد. با توجه به شرایط خفقان و سرکوب و توازن قوای کنونی، کمیته‌های مخفی کارخانه مناسب‌ترین تشکل‌های غیر حزبی کارگری می‌باشند. این کمیته‌ها که دربرگیرنده پیشروترین و آگاه‌ترین کارگران می‌باشند، همواره در دسترس کارگران قرار دارند و نه فقط در شرایط امروز و محرومیت کارگران از آزادی‌های سیاسی قادرند مبارزات کارگران را سازماندهی و رهبری کنند، بلکه به دلیل قابلیت انعطاف و خصلت رادیکال خود، در شرایط اعتلا بیشتر جنبش و ناتوانی رژیم در اعمال سلطه یکپارچه برای کنترل جامعه، باتبدیل شدن به کمیته‌های اعتصاب و شوراها نیز قادرند وظیفه سازماندهی مبارزات کارگری در مرحله پیشرفته تر جنبش را به انجام برسانند.

بدیهی ست که کمیته‌های کارخانه به دلیل شرایط سرکوب و خفقان حاکم، اکنون نمی‌توانند به تشکل‌های توده‌ای تبدیل شوند، اما در شرایط اعتلا بیشتر مبارزه قطعاً این سد و مانع از جلوی پای کارگران برداشته می‌شود و کمیته‌های کارخانه نیز به سازمان‌های توده‌ای کارگری تبدیل می‌گردند. پیشرفت و گسترش مبارزه طبقاتی، قطعاً وظایف نوینی را در برابر کارگران و طبقه کارگر خواهد گذاشت، که هیچ سندیکائی صرف نظر از آنکه تا چه حد اجازه فعالیت و نفوذ توده‌ای داشته باشد یا نداشته باشد، از عهده آن برنخواهد آمد. تنها کمیته‌های مخفی کارخانه هستند که به لحاظ ساختاری از این خصوصیت برخوردارند که در حین سازماندهی و رهبری مبارزه کارگران برای تحقق مطالبات روزمره، می‌توانند در راستای منافع دراز مدت تر طبقه کارگر گام بردارند و به ارگان‌های اعمال قدرت کارگری فرارویند. نیازی به توضیح این مسأله نیست که مخفی بودن این کمیته‌ها به معنای دور شدن کارگران پیشرو و متشکل در آن، از مبارزات علنی کارگران نیست. این کمیته‌های مخفی کارخانه علاوه بر سازماندهی و رهبری مبارزات کارگری، در مبارزات و تشکل‌های علنی توده‌ای نظیر تعاونی‌ها، انجمن‌ها و سازمان‌های ورزشی و امثال آن نیز حضور فعال دارند و از این طریق نیز برای ارتقاء سطح آگاهی و مبارزات کارگران تلاش می‌کنند.

بنابراین مستقل از آنکه سندیکای نوپای کارگران شرکت نیشکر هفت تپه و سندیکای کارگران شرکت واحد، اکنون در کجا

ایستاده‌اند و در جریان رویارویی نابرابر با دولت و دستگاه سرکوب آن به چه سرنوشتی دچار گشته و به چه میزان و درجه‌ای بتوانند بقاء فعال داشته باشند، کارگران پیشرو این دو شرکت، از تجارب فعالیت در این سال‌ها، قطعاً به سود جنبش کارگری و سازماندهی مناسب کارگری استفاده خواهند کرد. تجارب اخیر، بار دیگر به ما می‌آموزد، مادام که دیکتاتوری عریان بر جامعه حاکم است، تحت هیچ شرایطی نباید تشکل و تکثیر کمیته‌های مخفی کارخانه را از دستور کار خود خارج سازیم. تشکل و فعالیت جمع‌ها و کمیته‌های مخفی در واحدهای مختلف تولیدی و در جنبش کارگری ایران سابقه‌ای دیرینه دارد. هم در شرکت واحد و هم در شرکت نیشکر هفت تپه از سال‌ها قبل از آنکه سندیکای آن‌ها اعلام موجودیت کند، این جمع‌ها، هسته‌ها و کمیته‌ها، حال تحت هر عنوان و پوششی وجود و فعالیت داشته‌اند که باید آن‌ها را حفظ و بازسازی نمود.

در جریان مبارزات و فعالیت‌های این دوره، بسیاری از فعالان و رهبران سندیکای کارگران شرکت واحد و سندیکای کارگران شرکت نیشکر هفت تپه و برخی دیگر از فعالان کارگری برای دستگاه امنیتی و پلیسی رژیم کاملاً شناخته شده و یا از کار اخراج شده‌اند. اکنون که رژیم این تشکل‌ها را سرکوب و مانع فعالیت آن‌ها شده و اکثر فعالان سندیکائی و بسیاری از دیگر فعالان کارگری زیر ضرب قرار دارند، باید تلاش کرد که میزان تلفات و هزینه‌ها را هرچه بیشتر پائین آورد و با روش‌ها و اشکال و انحاء دیگری فعالیت‌های پیشین را دنبال نمود. این واقعیت را کسی نمی‌تواند انکار کند که کارگران آگاه و پیشرو و فعالان کارگری، محصول سال‌ها کار و فعالیت آگاه‌گرانه و ثمره سال‌ها درد و رنج و صرف انرژی و زحمت‌اند و بی‌هیچ تردیدی در زمره ثروت‌های طبقه کارگر محسوب می‌شوند. طبقه کارگر نمی‌تواند و نباید این ثروت گرانبها را بدون حساب و کتاب مصرف کند. در جایی که آزادی‌های سیاسی به رسمیت شناخته نمی‌شود و یک دیکتاتوری عریان و عنان گسیخته حاکم است، صرفه‌جویی‌ها و مراعات اکید پنهان کاری ضرورتی حیاتی ست. بدیهی ست که شرایط سیاسی جامعه همواره به اینگونه نخواهد ماند و در شرایط مساعدتر و اعتلاء بیشتر، این دسته از فعالان کارگری نیز می‌توانند با توان و آمادگی بیشتری وارد میدان شوند و نقش مؤثر خود را در جنبش کارگری ایفا کنند.

(پایان)

کمیته‌های مخفی را در هر کارخانه و کارگاه ایجاد کنیم

بانک مرکزی شرمگینانه از ژرفتر شدن بحران گزارش می‌دهد

درصد به بیش از ۲۳۵ هزار میلیارد تومان رسید. مجموع مطالبات سیستم بانکی از بخش دولتی و غیر دولتی که در نتیجه بحران، وصول آن مدام به تعویق افتاده است به ۲۵۰ هزار میلیارد تومان رسید. بدهی بخش دولتی به سیستم بانکی کشور با ۲۵ / ۱ درصد رشد به متجاوز از ۳۶ هزار میلیارد تومان و با طلب بانک مرکزی از دولت و شرکت‌های دولتی معادل ۱۳ / ۵ میلیارد دلار مجموعاً به ۵۰ هزار میلیارد تومان رسید.

اگر چه بانک مرکزی جمهوری اسلامی در آمار و ارقام اقتصادی اش ذکری از نزول مطلق و حتا نسبی نرخ رشد اقتصادی و تولید ناخالص داخلی به میان نمی‌آورد، اما از آن‌ها نیز مورد تردید است، وخامت روزافزون اوضاع اقتصادی در عرصه‌های تولیدی، تجاری، مالی و تعمیق بحران آشکار است. با این وخامت اوضاع، آن چه که تاکنون مانع فروپاشی و ورشکستگی کامل شده است، درآمد نزدیک به ۷۰ میلیارد دلار نفت و گاز است که از طریق آن دولت توانسته است، بخش بزرگی از هزینه‌های دستگاه دولتی خود را تأمین کند، کالاهای مورد نیاز روزمره مردم را وارد نماید و کم و کسر آن را از طریق افزایش مالیات‌ها که در سال ۸۸ به ۳۰ هزار میلیارد تومان افزایش یافت، تأمین نماید. اما بحران، عواقب اجتماعی داشته و دارد که افزایش روزافزون ارتش چند میلیونی بیکاران، فقیرتر شدن روزافزون متجاوز از دو سوم مردم ایران بوده است. بدهی ست که بحران اقتصادی در سطح سال ۱۳۸۸ باقی نماند و با گذشت هر روز عمق و وسعت بیش‌تری به خود بگیرد. چرا که اقتصاد سرمایه‌داری جهانی در کل، با چنان بحران عظیمی روبروست که حتا پیشرفته‌ترین و قدرتمندترین کشورهای سرمایه‌داری را نیز از پای درمی‌آورد و هیچ چشم‌انداز کوتاه مدتی برای بهبود آن متصور نیست. اقتصاد سرمایه‌داری ایران، افزون بر بحران جهانی نظام سرمایه‌داری، معضلات ویژه خود را هم دارد.

صندوق بین‌المللی پول که معمولاً برای دل‌گرمی دادن به سرمایه‌داران و دولت‌های سرمایه‌داری، ارزیابی‌های خوش‌بینانه‌ای از تحول اوضاع اقتصادی ارائه می‌دهد، پیش‌بینی کرده بود که نرخ رشد اقتصادی

ایران در سال ۸۸ به حدود ۱/۱ درصد تنزل خواهد کرد، اما در سال جاری به ۱ / ۶ درصد افزایش خواهد یافت. ارزیابی‌های رئیس مرکز پژوهش‌های مجلس اکنون حاکی‌ست که این نرخ، به کمتر از ۱ درصد کاهش می‌یابد و احتمالاً به پایین‌تر از صفر نیز خواهد رسید. واحدهای تولیدی که به استثنای معدودی از آن‌ها، از دو سال پیش با بحران روبرو شده‌اند و اغلب با نیمی از ظرفیت تولیدی خود به کار ادامه می‌دهند، در سال جاری با وضعیتی وخیم‌تر روبرو هستند. خبرگزاری دولتی ایسنا از قول یک عضو شورای عالی کار از وجود ۳۳۵ واحد صنعتی بحران‌دار در سراسر کشور خبر می‌دهد و می‌افزاید که با اجرای هدفمندی‌سازی یارانه‌ها تعدادی از مؤسسات، دیگر نمی‌توانند به کار خود ادامه دهند. اکونومیست گزارش کرد که سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در ایران شدیداً کاهش یافته و از سه میلیارد و ۲۰ میلیون دلار در سال ۲۰۰۹ به یک میلیارد و ۶۹۰ میلیون دلار در سال ۲۰۱۰ کاهش خواهد یافت. رکود بخش مسکن کما فی‌السابق ادامه یافته است. با ادامه‌ی بحران جهانی، اقتصاد ایران در سال جاری از دو جهت زیر فشار قرار گرفته است. از یک سو نیاز بازار جهانی به نفت کاهش می‌یابد و از سوی دیگر کالاهای ارزان شده خارجی، مؤسسات تولیدی داخلی را که قادر به رقابت با آن‌ها نیستند، از پای درمی‌آورند. گزارش گمرک ایران در ۵ ماه نخست سال جاری حاکی‌ست که ارزش صادرات غیر نفتی در طول این مدت ۱۰ میلیارد دلار و واردات با افزایشی بیش از ۲۲ درصد، به ۲۴ میلیارد و ۲۴۰ میلیون دلار رسیده است. با تشدید بحران در سال جاری، سرمایه‌های داخلی به نحو روزافزونی به کشورهای مجاور ایران منتقل شده‌اند. بحران پولی چند هفته گذشته که بانک مرکزی را وادار نمود در مدتی کوتاه میلیارد‌ها دلار و یورو به بازار بریزد تا بحران را لااقل در این عرصه کنترل کند، بیان دیگری از اوضاع وخیم اقتصادی در سال جاری‌ست. میلیارد‌ها ارزی را که بانک مرکزی به بازار ریخت به سرعت ناپدید شدند. ریالی که به ارز و طلا تبدیل گردید، یا روانه گاو صندوق‌ها شدند و یا مستقیماً سر از کشورهای دیگر درآوردند.

روزنامه‌های ترکیه گزارش کرده‌اند که از ۲۰ میلیارد لیره پول نقدی که در طول ماه‌های اخیر به سیستم بانکی ترکیه وارد شده است، یک پنجم آن از ایران آمده است. بیکار شدن حدود نیم میلیون نفر در ۶ ماهه‌ی سال جاری بیان دیگری از عمیق‌تر شدن بحران اقتصادی‌ست. در حالی که معمولاً رکود اقتصادی، کاهش قیمت‌ها را به همراه دارد، در ایران بالعکس هر چه رکود

عمیق‌تر شده است، کالاها گران‌تر شده و مدام نرخ تورم افزایش یافته است. در سال جاری بهای بسیاری از مبرم‌ترین کالاهای مورد نیاز مردم حتا تا ۳۰ درصد افزایش یافت. تشدید تحریم‌های اقتصادی نیز در سال جاری عامل دیگری در تشدید و تعمیق بحران اقتصادی بوده است. تمام شواهد موجود حاکی از تشدید رکود، افزایش نرخ تورم و در نتیجه عمق و وسعت بیش‌تر بحران اقتصادی در ایران است. اجرای پروژه آزادسازی قیمت‌ها نیز به نوبه خود می‌تواند ابعاد وسیع‌تری به آن بدهد.

بحران تا همین لحظه عواقب وحشتناکی برای توده‌های کارگر و زحمتکش در پی داشته است. ارتش بزرگ بیکاران متهافت که از ۵ میلیون نیز متجاوز است. آمار جعلی مرکز آمار که یک ساعت کار در هفته را برای شاغل بودن کافی می‌داند و دانشجویان، سربازان، گروهی از دانش‌آموزان و زنان خانه‌دار را هم شاغل می‌داند، از افزایش نرخ بیکاری در بهار امسال به ۶ / ۱۴ درصد و تعداد بیکاران به ۵ / ۳ میلیون خبر می‌دهد. نرخ بیکاری جوانان ۱۵ تا ۲۴ ساله به حدود ۳۰ درصد رسیده است. نرخ بیکاری دختران ۱۵ تا ۲۴ ساله که در سال ۸۸، ۴ / ۳۲ درصد بود، امسال به ۵ / ۴۶ درصد افزایش یافته است. خبرگزاری مهر به نقل از دبیر شورای هماهنگی کارفرمایان می‌گوید این نرخ برای فصل بهار بود و در فصل‌های دیگر به صورت سنتی میزان بیکاری بیش‌تری خواهیم داشت. وی برآورد کرد که نرخ بیکاری دختران ۱۵ تا ۲۴ ساله به بالای ۶۵ درصد برسد. معاون دبیر کل خانه کارگر وابسته به رژیم می‌گوید: نرخ بیکاری متجاوز از ۱۵ درصد است و ۵ میلیون بیکارند. در نیمه اول سال جاری ۵۰۰ هزار کارگر اخراج شده‌اند. آمار رسمی حاکی‌ست که نرخ بیکاری در ۲۳ استان طی زمستان ۸۸، از ۱۱ تا ۲۲ درصد بوده است. اما اغلب نمایندگان و مقامات این استان‌ها آمار رسمی را بسیار کم‌تر از آمار واقعی اعلام کرده‌اند. نماینده ایلام در مجلس می‌گوید، در سال ۸۸ نرخ بیکاری در ایلام حدود ۳۰ درصد بود و هم‌چنان سیر صعودی دارد. نماینده زنجان گفت: سالانه یک میلیون نفر بر آمار بیکاران افزوده می‌گردد و همین امر مهار بیکاری را سخت کرده است. شهردار گچساران که از هجوم بیکاران به شهرداری گزارش می‌دهد، می‌افزاید در جلسات آمار ۱۲ تا ۱۸ درصد بیکاری ذکر می‌شود، اما من می‌گویم از ۲۰ درصد هم بیش‌تر است.

تمام این واقعیات، اما مانع از آن نمی‌شود که رئیس جمهوری اسلامی تمام آمارهای رسمی و غیر رسمی را نفی کند و دروغ

بانک مرکزی شرمگینانه از ژرفتر شدن بحران گزارش می‌دهد

تحویل مردم دهد. وی اخیراً در زنجان نه فقط تعداد بیکاران را ۲ میلیون اعلام کرد، بلکه ادعا کرد تا پایان مهر ماه ۸۲۰ هزار فرصت شغلی ایجاد شده است. وی افزود: تا پایان سال متجاوز از ۱ میلیون شغل ایجاد می‌شود و در سال ۹۲ - ۹۱ تعداد بیکاران به ۶۰۰ هزار کاهش خواهد یافت. لابد از آن جایی که رژیم حاکم بر ایران، رژیم خرافه‌پرستی‌ست و به معجزه باور دارد، در این مورد نیز معجزه‌ای رخ داده است. این را هر کس می‌داند که رونق و رکود در اقتصاد سرمایه‌داری با اشتغال و بیکاری مرتبط‌اند. اگر قرار است از تعداد بیکاران کاسته شود، باید رونق اقتصادی وجود داشته باشد. اما گویا در ایران قضیه برعکس است، هر چه رکود شدیدتر باشد و بحران عمیق‌تر، تعداد بیکاران کاهش می‌یابد! اکنون دیگر حتماً بانک مرکزی رژیم هم رکود را می‌پذیرد. سرمایه‌گذاری بسیار محدود شده است. مؤسسات زیادی یا تعطیل شده‌اند یا با ظرفیتی پایین مشغول به کارند. فعالیتهای ساختمانی در رکود قرار دارد. خود دولت هم بسیاری از پروژه‌های عمرانی‌اش را متوقف ساخته است. نتیجتاً میلیون‌ها تن بر تعداد بیکاران افزوده شده‌اند. حالا چطور ممکن است دولت در سال جاری یک میلیون شغل ایجاد کرده باشد و فراتر از این، آمار ۳ / ۵ میلیونی بیکاران مرکز آمار را هم به ۲ میلیون کاهش داده باشد. حتماً اگر فرض شود، بسیجیانی را که تصمیم گرفته‌اند، ماهیانه پولی به آن‌ها بدهند، شاغل هستند، باز هم با حساب و کتاب آمار رسمی جور در نمی‌آید. مگر آن که فرض دیگری قرار گیرد که مقامات دولتی در هر شهر و استان لیستی از شاغلین فرضی بر روی کاغذ تحویل احمدی‌نژاد داده باشند و ایشان هم در ذهن خود یک میلیون شغل ایجاد کرده باشد. اما این بازی‌ها نه تغییری در واقعیت رکود و بحران می‌دهند و نه افزایش میلیونی

بیکاران در سال جاری. تشدید بحران اقتصادی، فقط به افزایش بیکاران منجر نشده است، شرایط معیشتی توده‌های کارگر و زحمتکش شاغل را نیز وخیم‌تر کرده است. نه فقط از آن رو که در نتیجه ی تورم افسارگسیخته، مدام از قدرت خرید آن‌ها کاسته شده و فقیرتر شده‌اند، بلکه بحران به ابزاری در دست سرمایه‌داران برای کاهش دستمزدها و مزایای کارگری تبدیل شده است. سرمایه‌داران، کارگران را که از بیکاری وحشت دارند، وامی دارند که با دستمزدهای کمتر، بدون مزایا و ساعات کار بیش‌تر کار کنند. بحران، وسیعاً به فقر روزافزون در میان توده‌های کارگر و زحمتکش دامن زده است. وسعت و دامنه‌ای این فقر به حدیست که اکنون دیگر دولت این زحمت را به خود نمی‌دهد که خط فقر را اعلام کند. وزیر رفاه دولت ادعا می‌کند که اعلام خط فقر مشکلی را حل نخواهد کرد. بلی! روشن است که لااقل برای تأمین حداقل معاش مردم کارگر و زحمتکش، حقوق و درآمد ماهیانه باید متجاوز از یک میلیون تومان باشد. بانک مرکزی هم متوسط هزینه‌ها را یک میلیون اعلام کرده است. اما بیکاران به کنار، اکثریت بزرگ شاغلین شاید به طور متوسط درآمدشان به نصف این رقم برسد. بنابراین، آن‌چه که در سال ۸۹ نیز با آن روبرو هستیم، وخامت روزافزون اوضاع اقتصادی، عمیق‌تر شدن بحران و اسف‌بارتر شدن وضعیت مادی و معیشتی کارگران و زحمتکش‌شان است. هیچ چشم‌اندازی برای بهبود وضع، در چارچوب نظم موجود نیست. این واقعیت را تمام دوران موجودیت جمهوری اسلامی به وضوح نشان داده است. با گذشت هر سال وضع وخیم‌تر شده است. اکنون نیز بحران جهانی به عامل تشدیدکننده دیگری تبدیل شده است. بدون نفی سرمایه‌داری راه خلاصی از این بحران و بن‌بست نیست.

خلاصه‌ای از اطلاعیه‌های سازمان

"از اعتراضات و مطالبات کارگران لوله‌سازی خوزستان حمایت کنیم" عنوان اطلاعیه‌ای است که سازمان در ۳۰ آبان ۱۳۸۹ صادر نمود. در این اطلاعیه آمده است: "بیش از ۲۵۰ نفر از کارگران لوله‌سازی خوزستان از اوائل صبح روز شنبه ۲۹ آبان، در اعتراض به وعده‌های عمل نشده مقامات پیرامون راه‌اندازی شرکت و همچنین در اعتراض به عدم پرداخت ۱۸ ماه حقوق خود، در مقابل استانداری خوزستان در شهر اهواز دست به تجمع زدند. کارگران در حالی که به طور دستجمعی شعار "مرگ بر ظالمین" را تکرار می‌کردند، خواستار آن شدند که استاندار خوزستان به مطالبات آنها رسیدگی کند." اطلاعیه سپس در رابطه با سابقه مشکلات کارگران این واحد می‌نویسد:

اطلاعیه سپس با اشاره به سابقه این واحد تولیدی و تشدید مشکلات کارگران از زمان واگذاری آن به بخش خصوصی و اخراج دوهزار تن از کارگران این کارخانه در اواخر سال ۸۷ می‌نویسد: "وضعیت ادامه کاری کارگران باقی‌مانده نیز ناروشن بود. دستمزد کارگران ماه‌ها به تعویق افتاد و به رغم وعده‌های مکرری که به کارگران داده می‌شد، اما هیچ‌گونه اقدامی برای تضمین شغلی کارگران به عمل نیامد. کارخانه لوله‌سازی خوزستان از اردیبهشت سال جاری تاکنون تعطیل و تولید آن متوقف شده است. اکثر کارگران کارخانه لوله‌سازی خوزستان که بین ۲۰ تا ۳۰ سال سابقه کار دارند، در حال حاضر همه خانه‌نشینند. ۶۰۰ کارگر این شرکت و اعضای خانواده آن‌ها در معرض شدیدترین فشارهای اقتصادی و معیشتی قرار دارند و با گرسنگی دست و پنجه نرم می‌کنند. استاندار خوزستان که وعده رفع مشکلات این کارخانه را داده بود، پس از مدت‌ها بلاتکلیفی و سرداندن کارگران، در پاسخ به اعتراضات روز گذشته کارگران و خواست آنها برای ادامه کاری و تضمین شغلی گفت: "رفع مشکلات این کارخانه با بن‌بست مواجه شده است."

در ادامه، اطلاعیه می‌نویسد: "مسبب اصلی وضعیت کنونی کارخانه، خود سرمایه‌داران و دولت آن‌ها هستند. باید به حمایت از اعتراضات و مطالبات کارگران لوله‌سازی خوزستان برخاست. آینده شغلی کارگران لوله‌سازی اهواز که لااقل بیست سال در این کارخانه سابقه کار دارند باید تضمین شود. دولت در وهله نخست موظف است امکان ادامه کاری کارگران در این کارخانه را فراهم کند. این حق همه کارگران است که دستمزدهای خود را بدون تأخیر دریافت کنند و کارفرما موظف است دستمزد کارگران را به موقع بپردازد." و در پایان اطلاعیه گفته می‌شود: سازمان فدائیان (اقلیت) از اعتراضات و مطالبات کارگران لوله‌سازی خوزستان قویاً حمایت می‌کند و خواستار ضمانت شغلی کارگران و همچنین خواستار آن است که کلیه دستمزدها و مطالبات معوقه کارگران، فوراً و یکجا پرداخت شود.

دانشگاه زنده است!

گرامی باد ۱۶ آذر
روز دانشجو!

کمک‌های مالی

بهن: ۱۰۰ یورو
بهر: ۵۰ یورو
ون: ۱۰۰ یورو
ها: ۳۸۰ یورو
اف: ۱۲۰ یورو
امید: ۳۰ یورو

مبارزه با خشونت علیه زنان، جزئی از مبارزه با کلیت جمهوری اسلامی ست

سازمان ملل، در هر ۱۸ ثانیه، یک زن مورد حمله یا بد رفتاری قرار می گیرد.

۳۰ تا ۳۵ درصد زنان آمریکایی، مورد آزار جنسی شوهران شان قرار می گیرند و ۱۵ تا ۲۵ درصد آنها، به هنگام بارداری نیز، مورد ضرب و شتم واقع می شوند. همچنین، از هر ۱۰ قربانی زن، سه نفر توسط شوهر یا سایر مردان کشته شده اند.

اما، در ایران و در حاکمیت دینی و مردسالارانه جمهوری اسلامی، علاوه بر انواع خشونت خانگی که علیه زنان اعمال می شود، عریان ترین اشکال خشونت، نابرابری، تبعیض جنسی و خشونت سیاسی است که مستقیماً و اغلب به صورت قانونی توسط خود حاکمان مستبد جمهوری اسلامی علیه زنان سازماندهی می شود. تا جائیکه، در حاکمیت قرون وسطایی جمهوری اسلامی، تبعیض، نابرابری و اعمال خشونت علیه زنان به امری مرسوم و متداول تبدیل شده است.

حاکمان اسلامی، که خود مروج اصلی تبعیض، نابرابری جنسی و خشونت علیه زنان در جامعه هستند، با تکیه بر آموزه های اسلامی، سنت های واپسگرایانه و ارتجاع دینی، سعی دارند خشونت علیه زنان را به امری عادی و فرهنگ پذیرفته شده خانواده و جامعه معرفی کنند. لذا، در مناطقی از ایران، که تحت نفوذ و انقیاد بیشتر مذهب و سنت های واپسگرایانه قرار دارند، زنان نیز به همان نسبت در میان خانواده، فامیل و قبیله با خشونت عریان تری از طرف مردان روبرو هستند.

به کارگیری کلمات رکیک و دشنام، بی احترامی، رفتار آمرانه، برقراری محدودیت برای دختران و همسران، ضرب و شتم، تهدید و شکایت به پلیس و دادگاه، امتناع مرد از طلاق بر خلاف اصرار زن، تهدید به طلاق یکطرفه و ازدواج مجدد، مخفی کردن و یا از بین بردن مدارک شخصی و مورد نیاز زن از قبیل شناسنامه و پاسپورت، ایجاد محدودیت در روابط و کنترل تماس های تلفنی، ممانعت از تحصیل، کارایی و اشتغال، و مهمتر از همه قتل های ناموسی و تهدید به کشتن زن و فرزندان از جمله خشونت های رایجی است که در سایه حاکمیت جمهوری اسلامی، به کرات علیه زنان اعمال می گردد.

بر اساس واقعیت های موجود، نظام زن ستیز جمهوری اسلامی، نه تنها خود مروج خشونت در ابعاد مختلف جامعه است، بلکه به طور اخص امر و عامل اصلی اعمال خشونت علیه زنان در کل جامعه نیز هست. لذا، خشونت خانگی نیز در وجه غالب اش، معلول و از تبعات اعمال تبعیض جنسی، خشونت حکومتی و بی حقوقی قانونی زنان توسط حاکمان جمهوری اسلامی است. نا دیده گرفتن این مهم و تاکید صرف بر عوامل روبنمایی و فرهنگی جامعه و محدود کردن مبارزات زنان علیه خشونت مردان در چهار

چوب خانواده و جامعه، عملاً به معنای تهی ساختن ماهیت وجودی شکل گیری روز جهانی مبارزه با خشونت علیه زنان است.

قتل های ناموسی از جمله فجیع ترین نوع اعمال خشونت علیه زنان است. خشونت که قربانیان آن، زنان و دخترانی هستند که به دست شوهران، پدران، برادران و گاه دیگر بستگان مذکر و متعصب به گناه ارتباط و یا حتی ظن ارتباط با مردی دیگر کشته می شوند. پدیده قتل های ناموسی، اگرچه در نگاه اول به نظر می رسد که ریشه در سنت و فرهنگ بخش هایی از جامعه دارد، اما به عینه که ببینیم که جمهوری اسلامی نه تنها باز دارنده آن نیست، بلکه به طور غیر مستقیم از آن حمایت هم می کند.

رژیم مردسالار جمهوری اسلامی، که بر اساس قوانین ارتجاعی خود، در پی هر قتل عمدی، به دنبال اجرای حکم ضد انسانی قصاص است، اما، در سیستم قضایی همین رژیم، "قتل ناموسی" از سری قتل هایی ست که قانون، آنرا قتل نمی شناسد؛ هر چند به عمد انجام می گیرد، اما مشمول مجازات قصاص نمی شود.

لذا، در این مورد مشخص نیز می بینیم که جمهوری اسلامی عملاً مروج این شکل خشونت علیه زنان نیز هست.

با توجه به همه واقعیات موجود، از آنجائیکه ماهیت وجودی "روز جهانی حذف خشونت علیه زنان" بر مبنای خشونت سیاسی و قتل همزمان خواهران میرابال توسط حکومت دیکتاتوری رافائل تورخیلو شکل گرفته است، قدر مسلم، پیشبرد کامل این مبارزه تحت حاکمیت دولت سرمایه داری- مذهبی جمهوری اسلامی و قوانین مردسالارانه جمهوری اسلامی، هرگز نمی تواند صرفاً در چهار چوب یک مبارزه فرهنگی و در مسیری جدا از مبارزات پیگیر زنان و مردان جامعه علیه خشونت سیاسی، تبعیض جنسی و بی حقوقی قانونی زنان در جمهوری اسلامی، متمرکز باشد.

در واقع، خشونت قانونی و حکومتی اعمال شده بر زنان ایران و ترویج فرهنگ مردسالارانه از طرف حاکمان جمهوری اسلامی، عملاً زمینه های اعمال انواع خشونت مردان علیه کودکان و زنان را در محیط خانه و اماکن عمومی فراهم کرده است.

اگر چه زنان ایران به عریان ترین شکل ممکن به صورت قانونی و غیر قانونی مورد تعرض و خشونت واقع می شوند اما، حجاب اجباری و سلب حق انتخاب پوشش از زنان، به عمومی ترین وجه اعمال خشونت دولتی علیه زنان ایران سازمان دهی شده است. تا جاییکه پیشبرد اعمال خشونت علیه زنان، آنهم به بهانه نقض حجاب اسلامی، عملاً به یکی از شاخصه های اصلی سرکوب و خشونت علیه زنان در ابعاد مختلف سیاسی - اجتماعی تبدیل شده است. این مشخصه سرکوب و اعمال خشونت علیه

زنان به لحاظ کمی و گستردگی ابعاد آن، از چنان اهمیتی برای جمهوری اسلامی برخوردار است که از آن، نه فقط به عنوان خاکیز اول سرکوب زنان در همه عرصه های اجتماعی سود برده است، بلکه تشدید و گسترش سرکوب اجتماعی در کل جامعه نیز، اغلب از مدخل حجاب اجباری و نحوه پوشش زنان آغاز و آنگاه به کل جامعه گسترش یافته است.

سنگسار، شنیع ترین اقدام خشونت علیه زنان و مردان جامعه است. حکم سنگسار آنچنان نفرت انگیز است که حتی اجرای یک نمونه آن واکنش جهانی را بر می انگیزاند. با این همه، به لحاظ کمی، تعداد اندکی از زنان و مردان جامعه با زمینه های مادی این پدیده درگیر هستند. ازدواج موقت، نیمه مرد محسوب شدن زنان، قوانین تبعیض آمیز در مورد ارث، طلاق، سلب قضاوت از زنان، سلب تکفل و سرپرستی فرزندان از مادر و ده ها مورد دیگر، نمونه های آشکاری از تعرض و اعمال خشونت دولتی نسبت به حقوق مسلم زنان است. از آن جا که حجاب اجباری و خشونت ناشی از آن یکی از اجزاء مهم اعمال خشونت علیه عموم زنان است، لذا لغو حجاب اجباری نیز یکی از اجزاء مهم مبارزه زنان علیه خشونت محسوب می شود. خشونت که البته ابعاد گسترده و همه جانبه ای دارد.

همان گونه که یادآور شدیم، جمهوری اسلامی نه تنها مظهر اعمال خشونت علیه زنان است، بلکه بر پایه آموزه های دینی و اسلامی خود، مروج اشکال مختلف خشونت در کل جامعه نیز هست. لذا، هر گونه مبارزه جدی برای حذف خشونت علیه زنان در ایران، عملاً با مبارزه علیه کلیت نظام جمهوری اسلامی گره خورده است.

سرنوشتی جمهوری اسلامی و استقرار حکومت شورایی اولین گام موثر در جهت حذف کامل خشونت علیه زنان است.

از این رو سازمان فدائیان اقلیت، با استقرار حکومت شورایی، خواهان اجرای فوری موارد زیر جهت برابری حقوق مردان با زنان است: هر گونه ستم و تبعیض بر پایه جنسیت باید به فوریت ملغاً گردد و زنان از حقوق کامل اجتماعی و سیاسی با مردان برخوردار گردند.

تمام قوانین و مقررات مربوط به تعدد زوجات، صیغه، حق طلاق یک جانبه، تکفل و سرپرستی فرزندان، قوانین و مقررات تبعیض آمیز در مورد ارث، مقررات حجاب اجباری، جدا سازی زن و مرد در موسسات و مراکز عمومی و تمام مقررات و اقدامات سرکوبگرانه و وحشیانه نظیر شلاق، سنگسار و غیره باید به فوریت ملغاً گردند.

هر گونه فشار، تحقیر، اجبار، اذیت و آزار و خشونت علیه زنان در محیط خانواده ممنوع و مجازات شدیدی در مورد نقض آنها اعمال گردد. لغو حجاب اجباری و ممنوعیت هرگونه فشار و اجبار در مورد نوع پوشش زن. زنان باید از حق آزادی انتخاب پوشش برخوردار باشند. آزادی کامل زن در انتخاب شریک زندگی خود. روابط خصوصی زن باید از هر گونه تعرض مصون باشد.

ستم و تبعیض بر پایه جنسیت ملغاً باید گردد

مبارزه با خشونت علیه زنان، جزئی از مبارزه با کلیت جمهوری اسلامی ست

کارانیب از سال ۱۹۸۱ به صورت سازمان یافته با برگزاری مراسم و بزرگداشت یاد خواهران میرابال، کوشش کردند تا روز ۲۵ نوامبر را به روز مبارزه با خشونت علیه زنان مبدل سازند. مبارزات پیگیر و سازمان یافته زنان آمریکای لاتین، پس از دو دهه به ثمر نشست. مجمع عمومی سازمان ملل، در هفدهم دسامبر ۱۹۹۹، ۲۵ نوامبر را به عنوان "روز جهانی حذف خشونت علیه زنان" تصویب کرد.

خاطره خواهران میرابال و پیکار مستمرشان جهت احقاق آزادی و کسب حقوق مدنی و دموکراتیک توده ها، آنان را به سمبل احترام و الهام زنان و مردان جهان و نمونه های بارز مقاومت علیه تعصب و خودکامگی مبدل ساخت. خشونت علیه زنان، که بر بستر قوانین تبعیض آمیز و نابرابری زنان با مردان مدام باز تولید می شود، تاریخی به درازای عمر جامعه طبقاتی داشته و دارد. در تمام انوار زندگی اجتماعی انسان، به جز در دوره ی معینی از جوامع اولیه، که زنان نقش اصلی و راهبردی را در تامین معاش خانواده، قبیله و جامعه داشتند، زنان همواره با اعمال خشونت از طرف مردان مواجه بوده اند.

هرچه خصلت طبقاتی جامعه برجسته تر شد، خشونت علیه زنان نیز بیشتر تشدید گردید و

شکل قانونمند به خود گرفت. خشونت اعمال شده از طرف دولت و قانونمند شدن آن توسط نظام های اجتماعی حاکم بر کشورها، عملاً خشونت علیه زنان را در خانه، محله، خیابان و کل جامعه به امری مرسوم و متداول مبدل کرده است.

خشونت چیست؟

خشونت در عام ترین مفهوم خود، حالتی از رفتار است که عامل آن، با استفاده از زور فیزیکی یا روانی، خواست خود را به دیگران تحمیل کند. متداول ترین نوع خشونت، خشونت خانگی است. کودکان خردسال، اولین خاکریز خشونت خانگی هستند. دومین نوع خشونت معمول در خانواده، خشونت علیه زنان است.

خشونت علیه زنان، اصطلاحی است برای توصیف کلی رفتارهای خشونت آمیز که به اشکال گوناگون علیه زنان به کار گرفته می شود و در آن، جنسیت قربانی، پایه اصلی خشونت است. مجمع عمومی سازمان ملل، خشونت علیه زنان را "هرگونه عمل خشونت آمیز بر پایه جنسیت که بتواند منجر به آسیب فیزیکی، جنسی یا روانی زنان بشود"، تعریف کرده است. این خشونت ممکن است توسط افرادی از همان جنس، اعضای خانواده و یا دولت ها اعمال شود. بر اساس مطالعات سازمان بهداشت جهانی

در صفحه ۱۳

برای ارتباط با سازمان فدائیان (اقلیت) نامه های خود را به یکی از آدرس های زیر ارسال نمایید.

آلمان
K . A . R
Postfach 160531
60068 Frankfurt
Germany

دانمارک
I . S . F
P . B . 398
1500 Copenhagen V
Denmark

سوئیس
Sepehri
Postfach 410
4410 Liestal
Switzerland

هلند
Postbus 23135
1100 DP
Amsterdam Z.O
Holland

کانادا
K.Z
P.O.BOX 2488
Vancouver B.C
V6B 3W7 Canada

کمک های مالی خود را به شماره حساب بانکی زیر واریز و رسید آن را به همراه کد مورد نظر به یکی از آدرس های سازمان ارسال کنید.

I . W . A
6932641 Postbank
HOLLAND

شماره فکس سازمان فدائیان (اقلیت)

۰۰۴۴۸۴۵۲۸۰۲۱۹۹

نشانی ما بر روی اینترنت:

<http://www.fadaian-minority.org>

<http://96.0.49.248/>

پست الکترونیک E-Mail:

info@fadaian-minority.org

شماره های پیامگیر سازمان فدائیان (اقلیت):

در اروپا 0031649953423

در ایران- تهران 00982184693922

ای میل تماس با نشریه کار:

kar@fadaian-minority.org

KAR

Organization Of Fedaian (Minority)
No 586 December 2010

رادیو دمکراسی شورایی

برنامه های رادیو دمکراسی شورایی در روزهای یکشنبه، سه شنبه، پنجشنبه و جمعه هر هفته پخش می شود.

پخش این برنامه ها هر روز از ساعت ۸ / ۳۰ شب به وقت ایران خواهد بود. تکرار آن در ساعت ۲۳ همان شب و نیز ۷ صبح و ۱۲ ظهر روز بعد می باشد. در روزهای شنبه، دوشنبه و چهارشنبه برنامه های روزهای قبل پخش خواهد شد. هم زمان می توانید از طریق:

سایت رادیو دمکراسی شورایی www.radioshora.org

برنامه های رادیو را دریافت کنید

برای دریافت برنامه های رادیو دمکراسی شورایی از مشخصات زیر استفاده کنید:

نام:	Radioshora
ماهواره:	Hotbird 6
زاویه آنتن:	۱۳ درجه شرقی
فرکانس پخش:	۱۱۲۰۰ مگا هرتز
پولاریزاسیون:	عمودی
FEC	۵ / ۶
Symbol rate	۲۷۵۰۰

مشخصات پخش ماهواره ای برنامه های رادیو دمکراسی شورایی را به خاطر بسپارید و به دیگران نیز بگویید.

شماره پیامگیر صدای

دمکراسی شورایی:

۰۰۳۳۹۵۴۹۱۶۷۸۹

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی - برقرار باد حکومت شورایی